



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.

منصور حکمت

۲۶۵

برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

۱ اوت ۲۰۱۲ - ۱۱ مرداد ۱۳۹۱

چهارشنبه ها منتشر میشود

e.mail: siavash_d@yahoo.com

سردبیر: سیاوش دانشور

سوریه: دوران پایانی، کدام آینده؟

با هیئت دائر دفتر سیاسی حزب
علی جوادی، آذر ماجدی، سیاوش دانشور، جلیل بهروزی



یادداشت سردبیر،

سیاوش دانشور

مرگ بر حکومت فقر!

گرانی بیداد میکند! قیمتها دیوانه وار و لحظه ای بالا میروند! در هیچ اقتصاد حتی بحران زده که هنوز تعادلی دارد، این افسار گسیختگی قیمتها به معنی اخص اقتصادی قابل توجیه نیست. مجلسیها دولت را و دولتیها دیگران را عامل این اوضاع میدانند. در مملکتی که حکومت آن حتی در خصوصی ترین زوایای زندگی مردم دخالت میکند، نمیتواند خود را به نفهمی بزند و فریاد "آی دزد آی دزد" سر دهد!

کارگران و مردم مسببین این اوضاع را میشناسند. مسئول این اوضاع تماما حکومت اسلامی، حکومت فقر و فلاکت است. حکومتی که روی میلیاردها دلار درآمد نفتی لم زده و در آن از مرغ تا پیاز، از نان تا آرد و تخم مرغ و حتی سبزیجات یا کیمیا شده یا قابل خرید نیست، اما هزینه تسلیحات و سرکوب سر به فلک میکشد، آگاهانه مردم را به فقر محکوم کرده است تا سرپا باشد.

معضل تهیه نان و پیاز و مرغ و بدوی ترین نیازهای مردم نه تحریم اقتصادی و مشکل واردات است، نه "واردات بی رویه" است و نه عدم حمایت از تولید داخلی. این حکومت باندهای مافیائی است. این حکومتی است که آزادی و معیشت و سلامت و حرمت مردم را گرو گرفته است. این حکومت فقر و فاقه، حکومت سرکوب و اعدام و تخریب و ترور اسلامی است. مردم ایران باید بسرعت علیه کل این اوضاع بمیدان بیایند.

کارگران حکومت فقر نمیخواهند! حکومت بیکاری و گرانی و سرکوب نمیخواهند! کارگران میتوانند به بهترین شکل جامعه را بدون فقر و اختناق اداره کنند! مرگ بر حکومت فقر! زنده باد حکومت کارگری! *

کنگره دوم حزب اتحاد کمونیسم کارگری برگزار میشود



آقای عزیزاده در مقام مشاور اقتصادی ناسیونالیسم کرد

در حاشیه مصاحبه ابراهیم عزیزاده با روزنامه "ناوینه"

صفحه ۸

سمکو نوری

پیرامون نشست

نیروهای کمونیست و چپ در کلن

صفحه ۱۳

پرسش و پاسخ با علی جوادی



رژیم مرتضوی ها باید برود

در حاشیه برکناری مرتضوی

صفحه ۱۵

پدرام نواندیش

در صفحات دیگر:

بورژوازی و انقلاب

سیاوش دانشور

علیه فقر و گرانی، زنده باد شوراها،
کارگران شرکت سرو مشرق زمین،
و ...



سوریه: دوران پایانی، کدام آینده؟

گفتگو با هیات دایر دفتر سیاسی حزب
علی جوادی، آذر ماجدی، سیاوش دانشور، جلیل بهروزی

یک دنیای بهتر: تحولات در سوریه به نقطه سرنوشت سازی رسیده است؟ تاکیدات شما در یک ارزیابی کلی از وضعیت کنونی سوریه کدام است؟

علی جوادی: آنچه در سوریه در جریان است در کلیت خود تحقق یک خواست دیرینه این مردم یعنی سرنگونی حکومت استبدادی - استثماری اسد در این کشور است. سرنگونی حکومت بشار اسد یک حلقه کلیدی و تعیین کننده در مسیر دستیابی به آزادی و برابری و رفاه در جامعه سوریه است. این تحولات همانطور که اشاره کردید اکنون به نقطه سرنوشت سازی رسیده است. حکومت اسد رفتنی است. دیر یا زود دارد اما سرنوشت این تحول از هم اکنون روشن است. مساله اما بر سر آینده و مختصات زندگی و جامعه پس از سرنگونی حکومت اسد است. کدام آینده، پس از اسد جامعه ای مبتنی بر آزادی، برابری و رفاه همگان خواهد بود یا نه؟ آیا ما باز هم شاهد جامعه ای استبدادی، استثمار، ضد زن، ضد آزادی و ضد خوشی و شادی خواهیم بود؟ با این تغییر که این بار رژیم حاکم بر سوریه بجای اینکه متحد و نیرویی در اردوی اسلام سیاسی باشد، یک متحد غرب و ناتو خواهد بود؟ کدامیک؟

حزب اتحاد کمونیسم کارگری در تبیین خود از تحولات سوریه بر مسائل کلیدی و حساسی دست گذاشته است:

۱- این مردم حق دارند که رژیم اسد را نخواهند و بر علیه آن دست به مبارزه ای تعیین کننده

بزنند. این مردم حق دارند در مقابله با رژیمی که هر اعتراضی را با گلوله پاسخ میدهد، مسلح شوند و نگذارند که رژیم اسد از جامعه قربانیان بیشتری بگیرد. این مبارزه ای عادلانه و بر حق است. حزب اتحاد کمونیسم کارگری خود را در این مبارزه سهیم میداند و خواهان سرنگونی انقلابی رژیم جنایتکار اسد است.

۲- جامعه سوریه مانند هر جامعه دیگری یک جامعه طبقاتی است و ما شاهد جنبشها و گرایشات سیاسی و اجتماعی و طبقاتی متفاوت در این جامعه هستیم. از این رو اردوی سرنگونی طلبی یک صف همه با هم نیست. ما شاهد گرایشات کاملا متناقض و متفاوتی در این اردو هستیم. در یک طرف جریانات چپ و آزادیخواه و برابری طلبی قرار دارند و در طرف دیگر انواع جریانات اسلامیستی و ناسیونالیستی و پرو غربی و قوم پرست قرار دارند. همه این نیروها دارای یک هدف نیستند و برای یک آینده مبارزه نمیکنند. از نقطه نظر کارگر و کمونیسم تنها آن جریاناتی در این مبارزه دارای حقانیت هستند که هدفشان از سرنگونی رژیم اسد، استقرار یک نظام متضمن آزادی و برابری و رفاه همگان است.

۳- سرنگونی حکومت بشار اسد یک ضربه مهم به اردوی تروریسم اسلامی و کلا جنبش اسلام سیاسی در منطقه است. رژیم جمهوری اسلامی با سرنگونی حکومت بشار اسد اصلی ترین متحد منطقه ای

خود را از دست داده و از توان کمتری در سطح کشور و جهان برخوردار خواهد بود. توازن قوا چه در لبنان و چه در فلسطین نیز در پس این تحولات بر علیه اسلام سیاسی در شکل کنونی اش به شکل قابل ملاحظه ای تغییر خواهد کرد. سرنگونی بشار اسد شتاب بیشتری به حاشیه ای شدن جریان حزب الله لبنان و حماس در فلسطین خواهد بخشید.

۴- یک فاکتور مهم در تحولات سوریه دخالت ارتجاع منطقه و میلیتاریسم جهانی است. سوریه به این اعتبار یک عرصه گرهی در تقابل دو اردوی تروریسم دولتی و تروریسم اسلامی است. از یک سو ما شاهد دخالت گسترده و همه جانبه ارتجاع منطقه مانند ترکیه و عربستان و همچنین ناتو و آمریکا و اسرائیل در این تحولات هستیم. و از طرف دیگر شاهد صف بندی رژیم اسلامی و روسیه و چین در حمایت از حکومت بشار اسد هستیم. دخالت نیروهای منطقه چه در حمایت از و چه در مقابله با رژیم اسد یک فاکتور مخرب در تحولات سوریه است که احتمال از هم پاشیدگی شیرازه جامعه و تخریب مدنیت در این جامعه را به شدت افزایش میدهد.

۵- اپوزیسیون راست اعم از نیروهای اسلامیستی - القاعده ای و یا جریانات راست پرو غربی و یا قوم پرست ذره ای آزادیخواهی و برابری طلبی و خواستههای توده مردم سوریه را نمایندگی نمیکنند. این اپوزیسیون تا مغز استخوان ارتجاعی و ضد آزادی است. و نشان داده است که برای رسیدن به اهدافش میتواند جنایتهای بسیاری نیز خلق کند و از هم اکنون نیز دستش به خون مردم آغشته است.

افشاء و ایزوله کردن این اپوزیسیون در عین مبارزه برای سرنگونی رژیم بشار اسد یک رکن مبارزه برای آزادی و برابری و رفاه در سوریه است.

۶- آینده آزاد و برابر در سوریه در گرو دست بالا پیدا کردن کمونیسم و کارگر و آزادیخواهی در این جامعه است. سرنگونی بشار اسد صحنه سیاسی در این کشور را به شدت تغییر داده و امکان و فرجه بیشتری برای حضور مستقل و تعیین کننده جنبشها و نیروهای آزادیخواه و برابری طلب در تعیین مسیر آتی جامعه فراهم خواهد کرد. حزب اتحاد کمونیسم کارگری خود را گوشه ای از این مبارزه میداند.

یک دنیای بهتر: تاثیرات سقوط حکومت بشار اسد مساله ای محدود به سوریه نخواهد بود. تاثیرات منطقه ای این تحولات کدام است؟ سرنگونی این رژیم چه تاثیری بر موقعیت حکومت اسلامی و مبارزه توده ای برای سرنگونی این رژیم خواهد داشت؟ تاثیر سرنگونی این رژیم بر کل جنبش اسلام سیاسی چه خواهد بود؟

آذر ماجدی: خیزش های توده ای در منطقه که تاکنون منجر به سقوط سران چهار کشور منطقه شده نه تنها اوضاع کل منطقه را دگرگون کرده است، بلکه تاثیراتی جدی بر اوضاع سیاسی بین المللی داشته است. مصر و تونس از اقمار تروریسم دولتی بسرکردگی آمریکا هستند و لذا



ایران قوی تر است. در نتیجه تشکل و سازمانیابی مردم یک امر بسیار مهم و حیاتی در سرنگونی این نظام و جانشینی آن با یک آلترناتیو چپ و آزادیخواه است. واقعیتی که حزب اتحاد کمونیسم کارگری و جنبش کمونیسم کارگری باید بر آن سرمایه گذاری کند.

یک دنیای بهتر: دول اردوی تروریسم دولتی و کشورهای مرتجع منطقه نقش ویژه ای در تحولات سوریه ایفا میکنند، از تسلیح اپوزیسیون مرتجع گرفته تا تلاش برای دخالت مستقیم نظامی و اتحادیه های نظامی منطقه، تأثیرات این تلاشها بر اوضاع و تحولات سوریه کدام است؟ کلا این مولفه چه نقشی در تحولات منطقه ایفا میکند؟

سیاوش دانشور: این تلاشها دخالت آگاهانه اردوی ارتجاع داخلی و منطقه ای و بین المللی در تحولات سوریه است. اگر دول غربی و ارتجاع منطقه ای در ابتدای تحولات سیاسی در خاورمیانه و شمال آفریقا سیاست آزمون و خطا را دنبال میکردند و در واقع سیاست شان را با سیر و شتاب تحولات تنظیم میکردند، بدنبال سناریوی لیبی الگویی برای کنترل تحولات از بالا بدست داده شد. فرض این سناریو اینست که بنا به نخواستن مردم، وضع سابق قابل ادامه یا قابل "رفرم" نیست، لذا تغییر ضروری شده است. مسئله اما برسر ماهیت این تغییر است. این تغییر با آلترناتیو سازی، تسلیح ارتجاع

سوریه: دوران پایانی، کدام آینده؟

گفتگو با هیات دایر دفتر سیاسی حزب ...

دادن به سیر تحولات، بالانس قدرت میان دو قطب تروریستی تغییر کرده است. درست است که در تونس و مصر جریان اسلامی از صندوق رای بیرون آمده است و در لیبی یکی از شرکای قدرت جریان اسلامی است و در سوریه نیز جریان اسلامی یک شریک قدرت دست ساز است، اما باید توجه داشت که این جریان اسلامی، که غرب آنرا "معتدل" می خواند، با جریان اسلامبستی که تاکنون دست بالا را داشته است، متفاوت است. این جریان با تروریسم اسلامی که رژیم اسلامی آنرا رهبری می کرد و حزب الله، حماس و سوریه و غیره را در میان قطب خویش جای داده بود، فرق می کند. با همکاری قدرت های منطقه، دولتهای غربی می کوشند جناح دیگری از جنبش اسلامی را تقویت کنند، آنچه الگوی ترکیه نامیده می شود. باین ترتیب موقعیت رژیم اسلامی در پس این تحولات تضعیف شده و خواهد شد.

مردم ایران بیش از ده سال است که در صدد سرنگونی این رژیم جنایتکار هستند. مردم از هر فرصتی برای تضعیف و بزیر کشیدن این رژیم استفاده کرده اند. ددمنشی این نظام و خلاء رهبری مانع موفقیت مبارزات مردم شده است. شرایط ایران با کشورهای منطقه متفاوت است. جامعه ایران از نظر سیاسی و جنبشی قطب بندی شده است. غرب قادر نیست که در تحولات جامعه ایران همان نقشی را بازی کند که در سال 1357 بازی کرد یا اکنون در منطقه ایفاء می کند. از این رو است که شرایط در ایران همزمان ساده تر و پیچیده تر است. آلترناتیو سازی برای مردم ایران کار ساده ای نیست. تجربه همین چند ماه گذشته این واقعیت را باثبات رساند. چپ و کمونیسم در

بسرکردگی آمریکا طی دهه گذشته، پس از 11 سپتامبر 2001، برای آن تلاش می کرد، همانا تغییر توازن قوای اسلام سیاسی، بشکلی غیر قابل پیش بینی حاصل شده است. اما این شرایط هنوز سیال است. فاکتور خیزش و تحرکات مردم، یعنی قطب سوم، هنوز بطور جدی موضوعیت دارد. اینکه در پس این تحولات کدام قطب پیروز خواهد شد: تروریسم دولتی، تروریسم اسلامی یا قطب سوم، قطب مردم آزادیخواه و بپاخاسته، مساله ای باز است.

در پاسخ به بخش دوم سؤالات باید بگویم که این شرایط بر رژیم اسلامی نیز کاملاً سنگینی می کند. رژیم اسلامی در یک بحران عمیق و همه جانبه داخلی غوطه ور است. تاریخاً رژیم اسلامی از شرایط بین المللی برای تحکیم موقعیت خویش سود برده است. تقویت اسلام سیاسی و جنبش تروریسم اسلامی، راهی برای تحکیم آن در قدرت بوده است. این رژیم حامی اصلی و پر و پا قرص تروریسم اسلامی بوده است. باصطلاح "جنگ علیه تروریسم" که توسط تروریسم دولتی، بویژه آمریکا، براه افتاد، در عمل موجب قدرتگیری اسلام سیاسی و تحکیم و تقویت تروریسم اسلامی شد. حمله به عراق و لبنان به تقویت رژیم اسلامی و تروریسم اسلامی انجامید.

اما اکنون شرایط متفاوت است. با خیزش های توده ای و دخالت دو قطب تروریستی در اوضاع منطقه بمنظور جهت

دولتهای غربی موفق شدند سریعاً و بدون دخالت نظامی حکومت را تغییر دهند، بدون آنکه به کلیت نظام آسیبی برسد. لیبی موقعیت متفاوتی داشت و کار به دخالت نظامی ناتو کشید. در آنجا نیز که شاید بتوان گفت، حکومت بکلی سرنگون شد، اساس نظام تغییر نیکرده است. در حال حاضر دولت لیبی حرف شنویی بیشتری از دولتهای غربی دارد، اما توازن قوا در آینده می تواند این مناسبات را تغییر دهد.

سوریه، بیک معنا با لیبی نیز متفاوت بود. لیبی در سالهای اخیر تلاش بسیاری کرده بود تا توسط دولتهای غربی پذیرفته شود، قذافی سیاست خود را تغییر داده و تروریسم "ضد امپریالیستی- ضد غربی" خود را تعدیل کرده بود. اما دولت اسد در میان اردوی تروریسم اسلامی جای داشت. بنابراین دخالت تروریسم دولتی در تحولات این کشور و قدرت مانیبولاسیون سیاسی آن در سوریه حتی محدودتر بود. دخالت نظامی تنها راه دخالت غرب در سوریه محسوب می شود که با تشکیل "ارتش آزاد سوریه" و مسلح و مجهز کردن آن، تروریسم دولتی عملاً به مقصود رسیده است. تا همین جا توازن قوا در منطقه بنفع تروریسم دولتی تغییر کرده است و با سرنگونی حکومت اسد و جانشینی آن با حکومتی که ناتو بر سر کار آورد این شرایط حتی بیشتر بنفع تروریسم دولتی تغییر خواهد کرد.

اگر اوضاع منطقه در همین شرایط تثبیت شود، باید گفت که توازن قوا بنفع تروریسم دولتی تغییر کرده است. بیک معنا یکی از اهدافی که تروریسم دولتی



سوریه: دوران پایانی، کدام آینده؟

گفتگو با هیات دایر دفتر سیاسی حزب ...

شکل دادن به آینده در جریان است. مردم و طبقه کارگر سوریه و دیگر کشورها برای آزادی و برابری و رفاه قیام کردند و ارتجاع منطقه ای و بین المللی نیز بازسازی وضع موجود را با حداقل تغییرات دنبال میکند. در سوریه بویژه مسئله مهمتر و قدیمی تری یعنی تقابل با تروریسم اسلامی ضد آمریکا دنبال میشود. میدان دادن به اسلام پرو غربی بعنوان نیروئی ضد کمونیست و ضد آزادی، هم تناسب قوا را به ضرر جمهوری اسلامی تغییر میدهد و هم حائلی برای "خطر" عروج کارگر و آزادیخواهی کمونیستی در منطقه است. این سیاست و این مدل حکومتی شاید مطلوب غرب و متناسب با انکشاف جوامع سرمایه داری نباشد، اما در متن بحران حکومتی و بحرانهای جهانی، سیاست غرب روی ماتریال واقعی و موجود برای حفظ اوضاع موجود متکی است.

یک دنیای بهتر: یک واقعیت تحولات در خاورمیانه عروج نوعی از اسلام سیاسی است که در سازش با غرب و نیروهای ناسیونالیست پرو غربی خود را برای سهم ببری از قدرت سیاسی آماده میکند. ترکیه، تونس، مصر، لیبی نمونه هایی از این تحولات هستند. آیا این جناح از اسلام سیاسی دارای موقعیت پایداری در تحولات منطقه خواهد بود؟ حال و آینده این نیروها را چگونه ارزیابی میکنید؟

جلیل بهروزی: این واقعیت که قطبی از اسلام سیاسی در تلاش است که خود را بعنوان آلترناتیو حکومتی در خاورمیانه و بعضا شمال آفریقا جا بزند و این که بورژوازی و دولتهای غربی میکوشند این جناح از جنبش اسلام

تغییر خواست مردم و تحمیل چهارچوبی چه بسا ارتجاعی تر از رژیم بشار اسد به مردم سوریه است. مردم اسد و نظامش را نمیخواهند و غرب و ارتجاع منطقه نفی و کنار زدن اسد را به سر کار آوردن جریانات اسلامی و قومی با حفظ اساس حکومت اسد در دستور گذاشته است. رژیم یعنی اسد یک دیکتاتوری خشن نیمچه سکولار بود اما غرب مشغول سر کار آوردن یک دیکتاتوری اسلامی و قومی است که اولین اقدامش جاری کردن قوانین شریعه و به بند کشیدن زنان است. این سناریو، چه مدل لیبرانی و چه مدل یمنی، قرار است نه فقط جهت رادیکال تحولات در سوریه و دیگر کشورها را منقعی و ابتکار عمل سیاسی را بدست ارتجاع سیاسی بدهد، بلکه به سوالات استراتژیک تر منطقه ای و شکافها و رقابتهای جهانی نیز موقتا پاسخ میدهد. آمریکا و دول غربی، روسیه، چین، اسرائیل، اتحادیه عرب، ترکیه، جمهوری اسلامی و تروریسم اسلامی در این تحولات درگیرند. هر کدام منافع بلافصل و استراتژیک خود را دنبال میکنند. منافعی که تلاقی آنها میتواند دامنه جنگ را از سوریه به دیگر کشورها گسترش دهد و یا دستکم بازتابش را در جنگ داخلی طولانی در سوریه بیابد.

در هر حال چهارچوبهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا دارند تغییر میکنند. چهارچوبهای پوسیده و قدیمی بی اعتبار شدند و جنگ برسر

سیاسی در اپوزیسیون، برگزاری جلسات "دوستان سوریه و لیبی" که اسم رمز شکل دادن به حاکمیت آتی است، بمیدان کشیدن نیروهای اسلامی طرفدار آمریکا و غرب و تغییر آرایش سیاسی و چهارچوب ژئوپولیتیک منطقه است.

مردم عاصی و معترض نفی کل رژیم را میخواهند و سناریوی دست راستی کل نظم کنونی را منهای فرد یا افراد شاخص آن حفظ میکنند. مردم آزادی میخواهند و علیه فقر و دیکتاتوری بمیدان آمدند و سناریوی دست راستی، حاکمیت ارتجاع سیاسی را با ماتریال اسلام و عشیره گری و نفرت ملی بازسازی میکند. صورت مسئله دول غربی در این کشورها نه دیکتاتوری است و نه فقر و فلاکت. خود این دولتها در روی کار آوردن این حکومتهای مرتجع، حمایت از آنها، سکوت در باره سرکوب و کشتار مخالفین سیاسی و آزادیخواهان کارنامه سیاهی دارند. اما وقتی که دیگر نمیشود این دولتها را سرپا نگهداشت و رفتن شان ضروری شده، لذا باید تضمین شود که تحول سیاسی در این جوامع کل ساختارهای سرمایه داری و دیکتاتوری بعنوان یک نیاز پایه ای آنها زیر سوال نمیرد. آلترناتیو سازی از بالا، تلاش برای قیچی کردن مردم از صحنه سیاسی، حمایت سیاسی و شکل دادن به ارتشهای دست ساز، میداندار کردن نیروهای ارتجاعی و تهاجم نظامی "بشر دوستانه" هدفی جز دخالت در تحولات سیاسی این کشورها ندارد.

آنچه در سوریه در جریان است

سیاسی را لانس کنند و به بازی بگیرند و از آنان بعنوان نماینده اعتراض مردم و راه حل اوضاع معرفی کنند، در يك سطح پایه ای و عمومی تر حاکی از افول و نزول اسلام سیاسی در منطقه است. نمونه جمهوری اسلامی و طالبان در افغانستان نشان داد که هر چند این جریان سلاح برنده ای در مقابل اعتراض، انقلاب و کمونیسم است ولی در درازمدت خود يك عامل بی ثباتی و يك عامل در رشد جنبشهای اجتماعی و رادیکال میباشد. جریان اصلاح طلب و یا همسو با غرب در جنبش اسلام سیاسی خود يك ابزار موقت بورژوازی و دولتهای غرب است. اگر در دور گذشته اسلام سیاسی هار و متوحش و به اصطلاح "فاندمنتالیسم" پاسخ شرایط بود امروز سیاست بر آن است که "میانه روها" در مقابله با آن تقویت کردند. نمونه حزب "توسعه و عدالت" و جریان اسلامی حاکم در ترکیه نمونه ای است که کلیت بورژوازی از سر بیچارگی آن هم با وجود سرنیزه های ارتش ترکیه بالای سر آن، پشت سر آن رفته است و تا همین حالا هم مشکلات و در دسرهای فراوانی برای آن بوجود آورده است. نمونه متاخر آن سرشاخ کشیدن دولت ترکیه با اسرائیل بر سر مسئله کمک رسانی به فلسطین است و در تونس، مصر و لیبی نیز به همین. از يك طرف در غیاب يك جنبش رادیکال، کمونیستی و کارگری و از طرف دیگر با وجود ورشکستگی جریانات



سوریه: دوران پایانی، کدام آینده؟

گفتگو با هیات دایر دفتر سیاسی حزب ...

عبارت بهتر سند بردگی جامع را "تدوین" کنند و در عین حال قوه قهریه و سرکوب طبقه حاکم که بعضا یا ابزار وفاداری کرده و یا بازسازی شده است مشغول جمع کردن بساط اعتراضات در سطح جامعه است. به این تصویر باید تلاش رسانه ها و نیروی مهندسی افکار عمومی غرب را نیز اضافه کرد. تلاشی که هدفش این است که این حکومت‌های مرتجع و دست ساز را محصول کار و تلاش جامعه قلمداد کنند.

هدف پایه ای این تلاشها حفظ دستگاه حاکمیت طبقاتی سرمایه در این جوامع است. هدف مشخص شان سر و سامان دادن به حکومتی پرو غربی و حافظ منافع غرب در تحولات آتی این جوامع است. به این اعتبار تلاش ویژه ای برای تغییر جغرافیای سیاسی در حال جریان است.

اما دخالت نظامی و یا حمله نظامی مستقیم یک رکن پیشبرد این استراتژی ارتجاعی در تحولات کشورها است. این تلاش در عین حال مستلزم کشتار و خونریزی و بعضا نابودی ساختارهای جامعه است. عراق، افغانستان و لیبی نمونه های روشنی از کارنامه چنین تلاشهایی هستند. سوریه میتواند اشکال پیچیده تر و فاجعه انگیزتر شکل پیشبرد این اهداف باشد.

مقابله با این تلاشها در اساس در گرو دست بالا پیدا کردن کمونیسم و کارگر و آزادیخواهی در صف تحولات جامعه است. به میزانی که اردوی ما در این تحولات ضعیف باشد،

صفحه ۶

بسیاری هم برای سرنگونی و هم برای حفظ حکومت آن به خط شده اند و در مقابل هم قرار گرفته اند. به این اعتبار سوریه از لیبی و یا مصر و تونس به جهاتی متمایز است. از یک طرف ما شاهد آن هستیم که رژیم جمهوری اسلامی و حکومت روسیه امکانات و توان بسیاری را برای حفظ رژیم اسد بکار گرفته اند. از طرف دیگر می بینیم که حکومت‌های ترکیه، عربستان، و همچنین نیروهای ناتو و آمریکا دست به تلاشهای بسیاری زده اند. همانطور که رژیم اسلامی و روسیه برای حفظ رژیم اسد اسلحه و امکانات هزینه میکنند، دول ترکیه و سازمانهای جاسوسی و امنیتی غرب نیز اسلحه و امکانات در اختیار نیروهای اپوزیسیون ارتجاعی و پرو غربی قرار میدهند. این اردوها دارند جنگ خود را در سوریه میکنند. این جنگ ذره ای از منافع مردم در کسب آزادی و برابری و رفاه را نمایندگی نمیکند.

دول غربی و مشخصا آمریکا سابقه ویژه ای در آلترناتیو سازی و حقنه کردن این آلترناتیوهای دست ساز و ارتجاعی در بسته بندی "مترقی" به توده های مردم دارند. کارنامه این دولت‌های دست ساز کاملا روشن است. دستور العمل روشنی دارند. تلاش میکنند که دستگاه حاکمیت ارتجاع و سرمایه را زیر ضربات توده های مردم خارج کنند. تلاش میکنند تا اعتراضات توده های مردم را خاتمه یافته قلمداد کنند و در صورت لزوم مستقیما با قوه سرکوب آنها را خانه نشین کنند.

تلاش میکنند تا یک مجلس موسسان سر هم بندی شده از نمایندگان طبقات حاکم و دارای جامعه شکل دهند تا قوانین آتی جامعه را و یا به

اسلامی از حزب الله لبنان گرفته تا حماس و جمهوری اسلامی داشت و هم وابستگی عمیقی با دول غرب نداشت. این ویژگیها در خود شانس جریانات اسلامی را علی العموم در به قدرت رسیدن کم میکند. هر چند که وقتی سناریو سیاه شکل میگیرد، وقتی خود غرب آلترناتیو روشنی در قبال اوضاع کنونی در این کشور ندارد، امکان قدرت گیری هر ملغمه سیاسی امکان پذیر است. اما آن چه که مسلم است این است که قدرت آتی در سوریه نماینده خواست و اراده مردم سوریه نبوده و برای طبقه سرمایه دار و مسلط در این کشور و منافع درازمدت کشورهای "امپریالیستی" نقش موثری را بازی خواهد کرد. با توجه به سیر اوضاع جدال واقعی طبقات و جنبشهای اجتماعی تازه پس از سقوط بشار اسد و در دل یک دوران گذار پر تلاطم به روی صحنه خواهد آمد.

یک دنیای بهتر: یک رکن تلاش اردوی تروریسم دولتی شکل دادن و حقنه کردن آلترناتیو دست ساز غرب در پس سرنگونی حکومت بشار اسد و کلا سران دیکتاتور منطقه است. چه ارزیابی و نقدی از این تلاشها و کارنامه غرب در این زمینه دارید؟ چگونه باید با این تلاشها مقابله کرد؟

علی جوادی: سوریه دارای موقعیت ویژه ای در تقابل اردوهای جهانی است. نیروهای منطقه ای و جهانی

پایدارتر و سنتی بورژوازی در این کشورها، تنها محصول سیاسی طبقه حاکم در این منطقه که از حمایت غرب نیز برخوردار است، همین نیرو میتواند باشد. اما هیچ کس در این که این جریان بتواند حتی شرایط "متعارف" گذشته را احیا کند، توهمی ندارد.

هر چند مقتضی سرمایه داری در کشورهای کمتر توسعه یافته و به اصطلاح تحت سلطه وجود دیکتاتوری عربیان و سرکوبگر است و مذهب در بخشی از این کشورها سلاح مهمی در تحمیل فقر و اختناق است، ولی حکومت مذهبی و اسلام بطور مشخص نمیتواند سوخت و ساز سیاسی لازم و درازمدت برای اثباتش و سودآوری سرمایه فراهم کند. این تناقض پایه ای از یک طرف و جنبه تاریخی "جدایی های استراتژیک تر میان سرمایه داری های پیشرفته آمریکا و اروپا با کشورهای اسلام زده"، بقول منصور حکمت از طرف دیگر موقعیت ناپایداری را برای همه بخشهای اسلام سیاسی از "هارد لاینز" گرفته تا "اصلاح طلب" ایجاد میکند. به این معنی "جریان دوم"، یعنی جریان اسلامی که متکی بر غرب، در این کشورها با قیچی کردن جنبش آزادیخواهانه و سرنگونی طلبانه مردم روی کار میایند و ظاهرا هدف ایجاد حکومت‌های اسلامی را ندارند، اما همچون سلف خود نمیتوانند حکومت‌های مطلوب بورژوازی و حاکمیت پایداری را شکل دهند و این در مورد سوریه هم صدق میکند. یک تفاوت ویژه سوریه هم این است که حکومت اسد هم عیاری مذهبی و اسلامی اش بالا بود و هم رابطه نزدیکی با جریان

سوریه: دوران پایانی، کدام آینده؟

گفتگو با هیات دایر دفتر سیاسی حزب ...

بخشی از دیکتاتورها منجر شده است بلکه چهارچوبهای قدیمی را زیر سوال و توقعات جدیدی را مطرح کرده است اما تاکنون بورژوازی و طبقات حاکم توانسته اند کنترل اوضاع را بدست بگیرند. بطور قطع نمیتوان گفت که تحولات سیاسی در این کشورها به پایان رسیده است. نه دولتهای جدید چنین تصویری از خود دارند و نه مردم این کشورها این دولتها را بعنوان سمبل تمایلات خود برسمیت میشناسند. کشمکش و تقابل در اشکال مختلف در جریان است. پایداری و عدم پایداری این دولتها و وضعیت کنونی به محصل این کشمکشها بستگی دارد. اگر مردم رضایت دهند این رژیمهای جدید به کارشان ادامه میدهند و تتمه عقب نشینی های طبقه حاکم و پیشرویهای مردم آزادیخواه را هم پس میگیرند. اگر مردم رضایت ندهند و در این اوضاع دوفاکتو افق و اهداف و سیاست و صف جنبشهای طبقاتی متمایز شود و وارد دور جدیدی از کشمکش برسر آینده شوند، آنوقت این دولتها و نیروهای کنونی تنها میتوانند جزو دولتهای موقت طبقه حاکم در دوره انقلابی باشند. دولتهایی که یک به یک به عنوان نماینده ارتجاع و سرمایه و با وظیفه اعاده نظم کنونی و سرکوب تمایلات انقلابی بمیدان می آیند. دولتهایی که دستور کارشان اقتصادی نیست بلکه اساسا سیاسی است.

تردیدی نیست مردم و نیروهای که برای نان و آزادی و علیه فقر و فساد و دیکتاتوری قیام کردند، علیرغم همه محدودیتهای بسادگی صحنه را واگذار نمیکند. در مصر و تونس وسیع ترین تقابلهای بین کارگران و سرمایه داران، بین اسلامیها و سکولارها، بین اردوی آزادیخواهی و قیام کنندگان با ارتجاع سیاسی و اسلامیها در جریان است. بویژه پیروزی و پیشروی در هر کشور و در هر

جنگ موجود برفع نیروهای ارتجاعی ارتش آزاد سوریه، جنگ مردم با نظم حاکم ادامه دارد و باید ادامه یابد.

یک دنیای بهتر: تحولات تونس و مصر و لیبی و یمن نشان داده است که تغییرات در این رژیمها اساسا به تغییر و یا سقوط راس این حکومتها منجر شده است و نیروهای جانشین بسرعت اوضاع را سرهم بندی کرده اند. چه ارزیابی از تغییر و تحولات در قدرت سیاسی در این جوامع دارید؟ آیا این حکومتها پایدارند؟ آیا ما شاهد حلقه های دیگری از تقابل جنبشها و طبقات اجتماعی خواهیم بود؟

سپاوش دانشور: با فرض تفاوتی نهایتا محصل قیامها و خیزشهای توده ای به سقوط نظم سابق منجر نشده است. بن علی و مبارک و عبدالله صالح و قذافی رفته اند اما نه تنها نظام و حکومت آنها برجاست بلکه در موارد زیادی عقبگردهای جدی به جامعه تحمیل شده است. در واقع در فقدان آمادگی سیاسی و تشکیلاتی طبقه کارگر و اردوی انقلابی، قدرت سیاسی در این جوامع بین عناصر و نیروهای طبقات دارا دست بدست شده است. بعضا عناصری منفور کنار رفته اند و یا کنار گذاشته شده اند اما اساس نظم سابق با اتکا به ترکیبی از نیروهای مرتجع سابقا حکومتی و اپوزیسیونی و یک نمایش انتخاباتی حفظ شده است. مردم در چنین شرایطی یا حاشیه ای و مایوس میشوند و یا در بهترین حالت مقابل "انتخاب" های موجود سلبی عمل میکنند.

در واقع دور اول تحولات سیاسی در این کشورها نه فقط به سقوط

میدان شده اند. بازار توطئه و دسیسه داغ شده است. نیروهای ارتجاع درونی با کمک و پشتیبانی غرب بعنوان آلترناتیو در مقابل جامعه و مردم قرار داده شده اند.

قرار است مردم از آشوب و کشتار و ناامنی بهر آلترناتیوی که در مقابلشان قرار داده می شود، رضایت دهند. "اسد برود، هر چه جای آن بیاید بهتر است!" اینرا دارند در مغز مردم فرو می کنند. ما این شرایط را بخوبی می شناسیم. در سال 57 دقیقا با ایران همین کار را کردند. همین پروسه رضایت دادن مردم به خمینی و اسلامیت ها بود. تاریخ دارد در سوریه نیز تکرار می شود.

مردم باید متشکل شوند. این پاسخ اولیه است. اما در اوضاع بلبشوی کنونی سوریه، این کار بسیار سخت بنظر می رسد. باید نقشه عمل تروریسم دولتی و ارتجاع داخلی برای مردم افشاء شود. باید مردم را به تشکل در محل زیست و کار ترغیب و تشویق کرد. نیروهای فعال باید پیشقدم شوند. جنبش آزادیخواه و کمونیستی بین المللی باید نقش فعالتری ایفاء کند. باید قاطعانه کوشید هر دو آلترناتیو موجود را افشاء و بی اعتبار کرد. نه به حکومت اسد و نه به آلترناتیو دست ساز تروریسم دولتی باید وسیعا در میان توده های بیخاسته اشاعه یابد. مردم باید در مقابل هر دو آلترناتیو بسیج شوند و سازمان یابند. باید توجه داشت که در شرایط ختم

به همان درجه هم این نیروهای ارتجاعی سرنوشت تحولات را رقم خواهند زد. اما در عین حال ما باید بطور همه جانبه ای اهداف ارتجاعی و ضد انسانی این تلاشها را بر ملا کنیم و اجازه ندهیم توده های مردم را به این تحولات دلخوش کنند. یک رکن تلاش ما در این راستا باید این باشد که مردم به "کم" قناعت نکنند. مردم از هم اکنون در عین پیشبرد مبارزه برای سرنوشت رژیم اسد در عین حال هم این جریانها و تلاشهایشان را عمیقا افشاء کنند.

یک دنیای بهتر: حکومت بشار اسد بسرعت در حال فروپاشی و سقوط است. نیروهای ارتجاعی اسلامیت و پرو غربی و ناسیونالیست عرب صحنه گردان اوضاع هستند. در این شرایط بر چه مولفه هایی باید تاکید کرد تا طبقه کارگر و مردم آزادیخواه امکان داشته باشند، اوضاع را به نفع خود رقم زنند؟

آذر ماجدی: اتفاقی که در سوریه در حال تکوین است، حتی اگر از نظر شکل متفاوت باشد، در اساس با دیگر تحولات منطقه یکی است. صورت مساله ساده است: مردم از فقر، تبعیض، خفقان و اختناق، نابرابری و سرکوب بجان آمده اند. علیه نظام حاکم بپا خاسته اند. برای تغییر بمیدان آمده اند. به وضع موجود "نه" گفته اند. نظام سرکوب برای حفظ خویش به مردم یورش برده است. مردم قربانی داده اند، اما مقاومت کرده اند. در این میان دولتهای غربی که نگران از دست رفتن کامل شرایط هستند، از ترس افتادن قدرت بدست مردم، کارگران و نیروهای چپ و کمونیسم وارد

تحت الشعاع قرار دهد. و بنظر میرسد سربرآوردن مجدد این جنبش به قطعی شدن جدال نظامی این دو طرف گره خورده است. آن چه مسلم است سوریه پس از سقوط اسد تازه وارد تلاطمهای عظیم و سرنوشت ساز خواهد شد. جنبشهای مترقی چون جنبش زنان برای برابری و جنبش جوانان برای خلاصی فرهنگی، جنبش کارگری برای رفاه و آزادی و جنبشهای سکولار تازه میدانهای بزرگی برای عرض اندام پیدا خواهند کرد و این وظیفه طبقه کارگر و کمونیسم است که برای سازمان دادن یک انقلاب اجتماعی در راس این جنبشها قرار گیرد.

در سوریه و سایر کشورهای خاورمیانه که "بهار عربی" را تجربه میکنند تاریخ واقعی و یا تاریخ معاصر در حال شکلگیری است. زمین سخت تحولات انقلابی معاصر در حال شخم خوردن است. قباله این تاریخ بورژوازی امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی مذهبی و ملی نیستند هر چند که با توحش و سرنیزه و سرمایه آنان در کوتاه مدت بذر علف هرز کاشته میشود. *

ثانیا با سقوط اسد ضربات سنگینی بر پیکره اسلام سیاسی وارد خواهد آمد و این در مقیاس عمومی یک پیروزی بزرگ برای جنبش ترقی خواهی و سوسیالیستی به حساب میاید و این میتواند سکوی پرشی برای این جنبشها چه در سطح سوریه و چه در سطح منطقه قرار گیرد.

ثالثا بزیر کشدن این حکومت جلاد و ضد بشری میتواند این امکان را برای تمام جنبشهای آزادیخواهانه، مترقی و عدالت خواه فراهم کند تا به روی صحنه سیاست پای بگذارند. جنبش توده ای در چندین ماه اول میرفت که این امکان را بطور وسیع فراهم کند. اما سرکوب شدید این اعتراضات و سربرآوردن یک جریان مسلح تقویت شده توسط غرب، عربستان و ترکیه توانست این جنبش برحق میلیونها مردم معترض را در نیمه راه قیچی کند و

جوامع وارد کشمکش شود.

یک دنیای بهتر: سرنگونی و سقوط حکومت بشار اسد چه فرجه ها و فرصتهایی برای کمونیسم و کارگر در سوریه ایجاد میکند؟ مولفه های عمومی کدامند؟

جلیل بهروزی: مولفه های

عمومی پس از سقوط بشار اسد اینها ست: اولاً، اسد رفتنی است این حکم را مردم سوریه داده اند و نیروهای مسلح ضد اسد که بخشا از "کنده شده های" خود حکومتند با اتکا به این حکم مردم میدان دار هستند. از این رو این مردم را نمیتوان بسادگی به خانه هایشان فرستاد. سوریه وارد دورانی شده است که جدالها بر سر مسائل گره ای جامعه تازه در حال شکل گیری است.

قلمرو میتواند اوضاع را در کل منطقه تحت تاثیر قرار دهد. مسائل منطقه پیچیده، چند بعدی، تاریخی، با بازیگران و منافع متضاد است و پایان آن نیز تابعی از بفرجام رسیدن روندهائی است که ماهیت کشوری ندارند بلکه اساسا منطقه ای و جهانی و استراتژیک اند.

تردید نیست که ما کمابیش با یک دوره باز سیاسی که اساسا محصول قیام ها و خیزشهای توده ای است روبروئیم. هدف بالائی ها و اردوی ارتجاع اینست که بسرعت ایندوره را ببندد و حاکمیت طبقاتی خود را تثبیت و تحمیل کند. در این فرجه ضروری و حیاتی است که طبقه کارگر و اردوی کمونیسم و آزادیخواهی با پلاتفرم و پرچم سیاسی و اهداف متمایز طبقاتی خود بمیدان بیاید و برای شکل دادن به سیمای آتی این

سوریه: دوران پایانی، کدام آینده؟

گفتگو با هیات دایر دفتر سیاسی حزب ...

اطلاعیه

در باره سایت حزب

به اطلاع میرسانیم که مشکل فنی سایتهای حزب برطرف و بازدیدکنندگان میتوانند برای دنبال کردن سیاستهای حزب به سایتهای زیر مراجعه کنند:

www.wupiran.org

www.wupiran.net

روابط عمومی حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۵ ژوئیه ۲۰۱۲

آثار منصور حکمت

را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپائی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net>

www.m-hekmat.com



آقای عزیزاده در مقام مشاور اقتصادی ناسیونالیسم کرد

در حاشیه مصاحبه ابراهیم عزیزاده با روزنامه "ناوینه"

سمکو نوری

دیگر اینکه کارکنان روزنامه "ناوینه" که قبلا برای روزنامه "هولاتی" یا همشهری کار میکردند، خود از ناسیونالیستهای معترض در کردستان عراق هستند که با آقای عزیزاده این مصاحبه را ترتیب دادند. جالبتر اینکه کل سوالاتی که در این مصاحبه مطرح شده کاملا با درکی ناسیونالیستی از مسائل است و در هیچ جایی از این مصاحبه دیده نمی شود که این درک مورد نقد قرار گیرد که هیچ بلکه همسویی کاملا روشنی با مصاحبه شونده وجود دارد.

برنامه حاکمیت مردمی کومه همان طرح ارتجاعی فدرالیسم

برخورد سیاسی به کومه و دیدگاههای ابراهیم عزیزاده با برخورد به احزاب رسما ناسیونالیست تنها از آنجهت فرق میکند که، احزاب رسما ناسیونالیست همچون حزب دمکراتها در گفتار و پراتیک سیاسیشان رسما از ناسیونالیسم و هویت تراشیهای دروغین و ساختگی دفاع میکنند اما کومه با بکارگیری ترمینولوژی عاریتی از مارکسیسم به همان نقطه میرسد که حزب دمکرات. در این مصاحبه عزیزاده به این نتیجه میرسد که گویا با توجه به ساقط شدن حکومت بعث عراق و استقرار ناسیونالیسم کرد در کردستان که درجه دمکراسی خواهیش در منطقه نمونه ندارد، "امید به امکان رهایی از ستم ملی در سایر بخشهای دیگر" (منظور کردستان ایران، سوریه، و ترکیه) زنده شده است. در چنین عرصه هایی است که میتوان به کنه سیاست و افق ناسیونالیستی این سازمان پی برد. این بخش از ادعای ابراهیم عزیزاده در مورد امید به رهایی از "ستم ملی" با توجه به تجربه

مصاحبه مذکور به مثابه جنبه عملی، اثباتی و تحلیلی برنامه کومه تحت نام "حاکمیت مردمی یا شورایی" برای کردستان است که بارها از طریق اینگونه مصاحبه های بدور از واقعیات اجتماعی جامعه کردستان، میزان نزدیکی خودشان را با سایر ناسیونالیستهای منطقه نشان داده اند. در پس هر کلمه ای که آقای عزیزاده به کار برده است سیستم فدرالیسم را تایید و با ذکر اینکه کردستان عراق به لحاظ سیاسی و اجتماعی و اداری از حکومت مرکزی مستقل است، مشکل اساسی را در عدم استقلال اقتصادی کردستان عراق از حکومت مرکزی، ولو اگر در کردستان عراق سیستم حکومتی فدرالیسم باشد، میدانند. یعنی مشکل اساسی در کردستان عراق نه فدرالیسم و قومی گری و عشیره گری به مثابه روبنای سیاسی یک نظام سرمایه داری و سر برآوردن فرعونهای زالو صفت که خون طبقه کارگر را در شیشه کرده اند بلکه مشکل اساسی عدم استقلال اقتصادی سیستم فدرالیسم جناب "مام جلال" است!!

این اپورتونیزم سیاسی، مشاوره دادنها به ناسیونالیسم کرد و جلال طالبانی از جانب آقای عزیزاده تازگی ندارد و آخرین بار هم نخواهد بود. اگر اینبار جنبه قابل توجه ای میتوان دید، تنها بیان روشنتر کل محتویات ذهنی ناسیونالیسم چپی است که رهبری کومه له میخواهد تحت عنوان "کمونیسم" مطرح کند. نکته

در نقد نظرات آقای ابراهیم عزیزاده دبیر اول کومه که در این مصاحبه آمده است، قبلا به یک دو مورد اشاره خواهم کرد که اساس تکیه گاه تئوریک و استراتژی واقعی سیاسی آنها در کردستان میباشد. ابراهیم عزیزاده در این مصاحبه به وضعیت سیاسی شهروندانی که به زبان کردی تکلم میکنند و در کشورهای ایران و عراق و ترکیه و سوریه ساکن هستند پرداخته است. اما برای طولانی نشدن مطلب تنها به پیشنهادات آقای عزیزاده به حکومت بورژوازی کرد در کردستان عراق خواهم پرداخت.

حلول ماه شب چهارده فدرالیسم در آسمان "حاکمیت مردمی کومه"

شماره 311 نشریه "پیشرو" ارگان کمیته مرکزی کومه مصاحبه ای از ابراهیم عزیزاده به زبان کردی تحت نام "کردستان بطرف افقی روشن" را در سرمقاله خود دارد که قبلا در روزنامه "ناوینه" در کردستان عراق نیز به چاپ رسیده است. این مصاحبه در مورد اوضاع سیاسی به قول آنها "چهار پارچه" کردستان است که به مسائل مربوط به کشورهایی که در آنها شهروندان کرد زبان زندگی میکنند پرداخته و با نظر به اوضاع سیاسی منطقه و جهان، به اصطلاح خواسته اند آن "افق روشن" را از نظر کومه نشان داده و بحران سیاسی در این مناطق را تحلیل و راه چاره ای برای برون رفت از این وضعیت را نشان دهد. در ادامه به محتوای این مصاحبه خواهم پرداخت اما تاکید این نکته ضروری است که

کردستان عراق دقیقا تحلیل حزب دمکرات از این وضعیت است. همگان میدانند که بعد از سالهای 90-91 منطقه پرواز ممنوع در شمال عراق ایجاد و آمریکا رسما احزاب ناسیونالیست کرد در شمال عراق را به سمت حکام مرتجع منطقه منسوب کرد. همکاری و کمکهای آمریکا به این پادوهای پنتاگون در شمال عراق تا سال 2003 که به عراق لشکرکشی نظامی کردند و یکی از جبهه های نظامی آمریکا در این لشکرکشی به عراق همان منطقه تحت نفوذ "باززانی و طالبانی" بود. در واقع برخلاف نظر احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان که گفته میشود کردستان به وسیله مبارزه نیروی میلیشایی آنها از دست حکومت عراق در آورده شد، حکومت عراق و بازیگران سیاسی داخل و خارج آن و همچنین حکومت به دست آمده در کردستان عراق مستقیما توسط آمریکا و بوش پدر و پسر پایه گذاری و مستقر شد.

با گذشت بیش از بیست سال از حکومت سرمایه داران کرد در این منطقه مبارزات طبقه کارگر مقاطع زیادی را پشت سر نهاده و سیر رشد و آگاهی طبقه کارگر قابل توجه است. برای نمونه احزاب حاکم به هیچوجه دارای پایگاه اجتماعی در میان کارگران و مردم زحمتکش نیستند و بلعکس نفرت و انزجار از آنها هر روز بیشتر میشود. مردم زحمتکش در کردستان عراق، حتی سرمایه

آقای علیزاده در مقام مشاور اقتصادی ناسیونالیسم کرد

در حاشیه مصاحبه ابراهیم علیزاده با روزنامه "ناوینه" ...

است، لذا به "تغییرات دمکراتیک" میپردازم. ابراهیم علیزاده در این بخش از مصاحبه اش ادعا می کند که مردم در کردستان به این نتیجه رسیده اند که تنها با تغییرات دمکراتیک است که می توانند به رهایی برسند.

این دو قطبی نبود دیکتاتوری و طلوع دمکراسی بورژوازی پوچ و بی اساس است. مسئله تقدم و تأخر دمکراسی که استراتژی کومله و آقای علیزاده را تشکیل میدهد، و گویا طبقه کارگر ابتدا باید برای دمکراسی مبارزه کنند، تنها یک بعید سیاسی نیست بلکه یک همونایی با چهارچوبهای مرسوم زمانه از بالا هم هست. در بستر سیاسی ناسیونالیسم کرد که اساس فعالیت کومله روی آن متمرکز است، این اسم رمزها و کدها معنی دارند. ایشان میدانند چه میگوید. اما مسئله "رهایی پایدار" که در بخش دیگر این ادعا آمده است. علیزاده تمام اینها را میگوید که ادعا کنند اگر "رهایی پایدار" می خواهید در کردستان عراق موجود است. چون طبق ادعای ایشان دمکراسی که در کردستان عراق موجود است قابل مقایسه با کشورهای منطقه نیست. باید به آقای علیزاده گفت که در نظام سرمایه داری و حتی مدل "کردی" آن نیز چیزی پایدار نیست جز ناپایداری.

وضعیت سیاسی کردستان عراق از نگاه رویدادهای 17 فوریه و کومله

17 فوریه 2011 نقطه عطفی در مبارزات طبقه کارگر و مردم زحمتکش در کردستان عراق است. اگر تا قبل از این تاریخ بورژوازی کرد در این مناطق بر این تصور واهی لم داده بودند که طبقه کارگر و مردم زحمتکش به همین چند روزنامه وابسته به دستگاههای اطلاعاتی احزاب حاکم به عنوان "باز شدن فضای سیاسی" و "احقاق حقوق خود" مینگرند، رویدادهای خونین 17 فوریه سرکوبگران حکومت اقلیم کردستان را

مکانی روینای سیاسی هر حکومت سرمایه داری است و نمیتوان تصور کرد که حکومتی سرمایه داری، روینای سیاسی آن دیکتاتوری بورژوازی باشد. گرچه سرمایه داری در ایران، تازگی به این نتیجه نرسیده که تنها راه "آرام" کردن جامعه ای که هر لحظه در حال انفجار است دیکتاتوری است. اما کاربست و چهارچوب جدید کلمه دیکتاتوری در ادبیات کومله به اعتراضات بعد از دور دهم مضحکه انتخابات رژیم برمیگردد. این مسئله هم باز اشکالی ندارد، میتوان گفت که کومله به تازگی جنبه دیکتاتوری سرمایه داری در ایران را کشف کرده است، اما نکته بر سر چیز دیگری است و آن هم به تحلیل این سازمان از وضعیت سیاسی در ایران برمیگردد. طبق نگرش سیاسی کومله اگر اعتراضات توده ای بعد از مضحکه انتخابات حول "مرگ بر دیکتاتور" شکل گرفت خود این مسئله نشانه آن است که مردم تنها با جنبه دیکتاتوری رژیم سرمایه داری است که مخالف هستند و لابد در صورت برداشتن جنبه دیکتاتوری رژیم، مشکل حل خواهد شد. در این دستگاه تحلیلی تقابل با دیکتاتوری امری تازه و انکشاف یافته توسط مردم در ایران است نه محدودیتهای یک جنبش اعتراضی توده ای.

در جایی دیگر و در پاسخ به سوالی دیگر آقای علیزاده میگوید: "مردم کردستان میدانند که بدون تغییراتی اساسی و دمکراتیک در مرکز، رهایی پایداری در کردستان به تنهایی میسر نخواهد شد..." خط تأکید از من است. از آنجا که بکار بردن کلمه اساسی برای آقای علیزاده و حزبش هیچ جایگاهی ندارد و تنها برای رد گم کردن

اسلامی است که بی محابا کوچکترین اعتراضات را مورد حمله قرار میدهد...." خط تأکید از من است. طبق نظر آقای علیزاده کشور ایران هنوز سرمایه داری نیست و به این دلیل است که اصلی ترین خصیصه ای که بر روی آن انگشت میگذارد جنبه دیکتاتوری آن است تا در جایی دیگر از مصاحبه به نتیجه اثباتی این ادعایش بعنوان نسخه سیاسی برسد: یعنی دمکراسی. گرچه به خودی خود صحبت از جنبه دیکتاتوری یک رژیم اشکالی ندارد مشروط بر اینکه پایه مادی این دیکتاتوری یعنی نیاز سرمایه داری به آن را تأکید کرد. یعنی رابطه دیکتاتوری و سرمایه داری را در این کشورها توضیح داد. میتوان از دلیل اصلی نیازهای سرمایه داری در ایران به دیکتاتوری که تازگی هم ندارد صحبت کرد و گفت که چرا و به چه دلیل روینای سیاسی سرمایه داری در ایران در این مقطع نیاز به اعمال چنان دیکتاتوری عریانی دارد. اما دلیل انگشت گذاشتن بر روی این خصیصه روینایی سرمایه داری اسلامی برای علیزاده به این خاطر است که ادعا کند، علت نبود دمکراسی است و به قول ایشان "همزمان با باز شدن فضای سیاسی است که مردم کردستان ظرفیتهای مبارزاتی خود را نشان خواهند داد" و این میسر نخواهد شد مگر با تغییرات دمکراتیک!!

از نظر علیزاده، دمکراسی بورژوازی الزاما و در هر جا و

داران حاکم را با صدام و جنایتکاران همکار حکومت بعث مقایسه میکنند. انعکاس این وضعیت فلاکتبار اقتصادی و سرکوب و خفقان و وضعیت وحشتناک زندگی و نبود امنیت، در سایر بخشهای دیگر یعنی در کشورهایی که شهروندان کرد در آن زندگی میکنند نیز چیزی بیش از این نیست. اتفاقا یکی از دلایلی که باعث شد توهم و خوش باوری به آنچه که به "حکومت خودمان" موسوم شده بود، و آقای علیزاده با آب و تاب از آن یاد میکند، از بین رفته و به ضد خود تبدیل شود به عملکرد جنایتکارانه و روزافزون حاکمان سرمایه دار در کردستان عراق مربوط میشود. اما آقای علیزاده چه هدف سیاسی ای را از این ادعا دنبال میکند؟ ابراهیم علیزاده اولاً قبول میکند که هدف آنها از حل آنچه که مسئله ملی شناخته میشود، چیزی جز فدرالیسم نیست و در ثانی هیچ مشکلی ندارند که اگر همین فدرالیسم توسط آمریکا در سایر کشورهای دیگر که شهروندان کرد زبان زندگی میکنند مستقر شود. همین دو مورد ناقابل تفاوت ایشان را با مهندی و هجری تماما از بین میبرد. کمونیسم که پیشکش.

ناسیونالیسم چپ و معضل دیکتاتوری و دمکراسی

نخستین سوال مصاحبه کننده روزنامه "ناوینه" از آقای علیزاده این است: به لحاظ سیاسی وضعیت آرامی در کردستان ایران حاکم است به نظر شما دلیل وجود این وضعیت آرام سیاسی چیست؟ آقای علیزاده در جواب میگوید که: "اصلی ترین دلیل، وجود یک رژیم دیکتاتوری

آقای علیزاده در مقام مشاور اقتصادی ناسیونالیسم کرد

در حاشیه مصاحبه ابراهیم علیزاده با روزنامه "ناوینه"

از این خواب بیدار کرد. این اعتراضات وسیع که سریعاً به تمامی شهرهای کردستان سرایت کرد یکی از پایه های احزاب بورژوازی کرد را فرو ریخت.

با تداوم اعتراضات مردم به پاخاسته برای تحقق خواست و مطالبات خود که طی بیانیه هایی مبنی بر وضعیت بد رفاهی و معیشتی، عدم امکانات اولیه مانند برق و آب و دیگر مایحتاج زندگی، بیکاری وسیع کارگران و مردم زحمتکش و همچنین فساد بی حد و حصر دستگاه های دولتی حکومت اقلیم کردستان اعلام گردید، جامعه کردستان را وارد فاز دیگری کرد. بر کسی پوشیده نیست اوضاع وخیم و فلاکتناز اجتماعی و اقتصادی و سیاسی چندین ساله در نتیجه حاکمیت احزاب بورژوازی کرد، خشم و نفرت فرو خورده مردم را در بیان واقع با این رویداد ناگوار استارت زد و روز به روز دامنه اعتراضات را فراتر برد و متعاقباً شاهد آن بودیم که از ۱۹ فوریه تا جمعه ۲۴ فوریه موج اعتراضات به دیگر نقاط از جمله شهرهای "ارانیه و کویه سنجد و قلعه دیزه و حلبچه و سید صادق" کشیده شد. در نتیجه آتش گشودن نیروهای سرکوبگر به روی مردم و ضرب و جرح آنها صدها زخمی و چندین کشته بر جای گذاشت. نیروهای پلیس و ضد امنیت حکومت نظامی شبانه روزی را در همه شهرهای مذکور حاکم نمودند. از طرفی دیگر با تداوم مبارزات مردم موج این خیزش به دیگر استانهای کردستان عراق از جمله کرکوک و موصل و پایتخت اقلیم کردستان اربیل نیز کشیده شده است. احزاب کرد در صدر

قدرت به هر نیرنگی متوسل شدند تا فضای سیاسی به وجود آمده را به روزهای قبل از رویداد ۱۷ فوریه بازگردانند. از یکسو با تمام توان نظامی جهت منکوب کردن اعتراضات مردم خود را تجهیز نموده و از دیگر سو برای زهر چشم گرفتن از مردم جان به لب رسیده، سازماندهندگان اصلی این خیزش را نشانه رفته اند و آنها را همچنانکه بارها در میدیای این احزاب نظاره گر آن بوده ایم "نیروی آشوبگر" قلمداد نمودند. در این زمان جناب بارزانی در ایتالیا تشریف داشتند و در یک نشست رسمی با سران کشور ایتالیا با یک ژست علیزاده پسند اظهار داشت که اگر مردم کردستان ۵۰ هزار امضا جمع کنند دست از کار خواهند کشید. قبل از بازگشت بارزانی از ایتالیا امضاها به ۱۰۰ هزار رسید، اما گرچه توهم مردم به این کارها فرو ریخت ولی اعتقاد آقای علیزاده هنوز سر جای خودش باقی است. مردم زحمتکش در کردستان عراق از بعد از رویدادهای ۱۷ فوریه به این نتیجه رسیدند که راه تحقق خواست و مطالباتشان امضا جمع کردن نیست و بورژوازی با رأی آنها به قدرت نرسیده است که برکناری آنها از قدرت توسط این امضا جمع کردنها باشد. این بخش کوچکی از وقایع ۱۷ فوریه است که این اعتراضات توسط احزاب بورژوائی کرد در کردستان عراق به خاک و خون کشیده شد.

اما ببینیم این اتفاقات در تحلیل آقای علیزاده و کومله چگونه فدای دمکراسی میشود. آقای علیزاده در جواب به سوال مصاحبه کننده روزنامه ناوینه که از او میپرسد: "نقطه قدرت اقلیم کردستان در ارتباط با مسئله کرد در چی است؟" جواب میدهد: "مهمترین دستاورد برای مردم کردستان در این است که قدرت دولت مرکزی سرکوبگر یعنی حکومت بعث دیگر برسر قدرت نیست و این یک نوع امید و آرزو را در همه بخشهای دیگر کردستان، در جهت حل مسئله ملی را دوباره زنده کرده است. در داخل کردستان نیز یک توازن سیاسی و اجتماعی و درجه ای از آزادی و دمکراسی به وجود آمده است که به خودی خود دستاوردی است که با سایر کشورهای منطقه قابل مقایسه نیست." خط تأکید از من است.

بی شک اگر هم اکنون تلویزیون احزاب بورژوائی کرد را نگاه کنید نظرات آنها نیز بی کم و کاست منطبق با همین تحلیل آقای علیزاده است. در این تحلیل آقای علیزاده تممدا مبارزات مردم کردستان علیه حاکمیت احزاب بورژوائی را قلم میگیرد و بی توجه به این اتفاقات مستقیماً مبارزات و شعور سیاسی طبقه کارگر و مردم زحمتکش را تمسخر میکند. این تصور نسبت به احزاب حاکم در کردستان عراق برای مردم زحمتکش در کردستان به سالهای ابتدای قدرت گیری بورژوازی کرد با حمایت آمریکا برمیگردد و مدتهاست که طبقه کارگر نگاهش به احزاب حاکم در کردستان عراق به کلی عوض شده است. از طرفی دیگر اگر توازن سیاسی و اجتماعی در این منطقه درست شده است به هیچ وجه به این تصورات پوچ و معامله گرانه آقای

علیزاده مرتبط نیست و این توازن سیاسی تنها سیر خود آگاهی طبقه کارگر علیه احزاب بورژوائی و از جمله کومله است و بس. طبقه کارگر و مردم زحمتکش هنوز مصاحبه عضو کمیته رهبری کومله از تلویزیون کومله را به یاد دارند که چطور در قامت وکیل مدافع "حزب دمکرات و اتحاد میهنی" در مقابل اعتراضات مردم کردستان ایستادند و ادعا کردند که گرچه مردم حق دارند اما حکومت هنوز کاملاً مستقر نشده و ما باید مواظب باشیم! همه به یاد دارند که تلویزیون طیف به اصطلاح طرفدار اصلاحات "گوران" گرچه برای منحرف کردن مبارزات زحمتکش و مقاصد بورژوائی خودشان اما در نقد احزاب حاکم از تلویزیون کومله پیشی گرفته بودند و تا قانع کردن احزاب حاکم به بند و بست با آنها زنجیره برنامه های افشاگرانه ای علیه این احزاب پخش میکردند. باید به آقای علیزاده گفت که این تحلیل شما از وضعیت سیاسی کردستان عراق کاملاً بی ربط و در مقابل طبقه کارگر و مردم زحمتکش در کردستان عراق است و این ادعاهای پوچ و بی اساس تنها به درد تداوم کمکهای حکومت اقلیم به کار می آید و بس. کومله و آقای علیزاده اگرچه ادعای چپ و "کمونیسم" دارند اما در سیاست واقعی متحد طبیعی و حامی ناسیونالیسم کرد و حکومت پنتاگونی در عراق هستند.

آقای علیزاده مشاور اقتصادی "مام جلال"

مصاحبه گر روزنامه "ناوینه" در سالی دیگر از آقای علیزاده میپرسد: "به نظر شما نقاط ضعف حریم کردستان در چی است؟ ابراهیم علیزاده در پاسخ میگوید: "مهمترین نقطه ضعف کردستان در اقتصاد کردستان است. این بیست سال فرصت خوبی برای رونق اقتصادی و گسترش

آقای علیزاده در مقام مشاور اقتصادی ناسیونالیسم کرد

در حاشیه مصاحبه ابراهیم علیزاده با روزنامه "ناوینه"

برخوردارند. طبقه کارگر و مردم زحمتکش، جوانان پرشور و انقلابی و زنان، با شنیدن این مشاوره های اقتصادی شما به سران جنایت کار حاکم در کردستان تنها نفرت و انزجارشان از شما و آنها بیشتر میشود و بس. طبقه کارگر و مردم زحمتکش در کردستان عراق اگر تا قبل از اتفاقات ۱۷ فوریه هنوز به این سطح از آگاهی سیاسی نرسیده بودند و راه تحقق خواست و مطالبات را درخواست از خود سران حاکم و یا نقد به این یا آن بخش از شیوه اداره حکومت و پارلمان میدانستند، اما بعد از رویدادهای خونین ۱۷ فوریه این مقطع از مبارزه را پشت سر نهادند. طبقه کارگر و مردم زحمتکش و زنان و جوانان انقلابی به این نتیجه رسیدند که احزاب حاکم از اسلامی و به اصطلاح غیر اسلامی تا به اصطلاح اپوزیسیون، و اکنون حزب شما هم، همه و همه در به انحراف کشیدن مبارزات طبقه کارگر در کردستان مشترک المنافع هستند. طبقه کارگر جلوی چشمان خودشان دیدند که این به اصطلاح اپوزیسیون هم مانند خود احزاب حاکم به بخش دیگری از سرمایه داران و بخشهای دیگری از اسلامیهای مرتجع در به انحراف کشیدن مبارزات طبقه کارگر متوسل شدند. و زمانیکه راه بند و بست هموار شد حتی از این گرد و خاک و نقدهای بورژوائی شان به حاکمان در قدرت، عقب نشینی کردند.

آقای علیزاده! در ۱۷ فوریه فعالین طبقه کارگر و بخش زیادی از زنان و جوانان پرشور و انقلابی با توجه به هر محدودیت و مشکلاتی بحث در مورد سازمان دادن اعتصاب عمومی در کردستان را شروع و مشغول سازمان دادن خود در شوراهای محلات بودند که نهایتاً با هجوم نیروهای سرکوبگر احزاب حاکم مواجه شدند. هم اکنون در نزدیک شما فعالیت

یک به اصطلاح دولت محلی وجود داشت که سیاست و اقتصادش بر مبنای سیاست و اقتصاد سرمایه داری است؟ آیا این رونق اقتصادی از قبل فروش این میزان نفت استخراج شده در کردستان عراق و سرازیر شدن پول آن به جیب مردم زحمتکش در کردستان به دست می آید یا فروش ارزانتر نیروی کار کارگر، بی حقوقی سرسام آور و سرکوب هر اعتراض این طبقه نیز جایگاهی در سیاست بورژوائی کرد دارد؟

سیاست طبقه کارگر و هر فعال کمونیستی در مقابل این وضعیت چه باید باشد؟ طبقه کارگر در جهت به دست گرفتن کنترل امور به همه لحاظ باید گام بردارند یا مثل شما و حزبتان نان شب و ابتدایی ترین امکانات رفاهی را از حاکمان جنایتکار در کردستان عراق با تمجید از آنها گدایی کنند؟ جلوی چشمان شما در ۱۷ فوریه ۲۰۱۱ بیش از ۱۰ نفر کشته و صدها تن زخمی و صدها تن دیگر زندانی و شکنجه شدند و شما حاضر نشدید حتی این جنایت از نوع جنایت رژیم اسلامی در ایران را محکوم کنید. با وجود این همه جنایت احزاب حاکم در کردستان عراق باز هم با این وقاحت از رشد اقتصادی بورژوائی کرد و پایگاه محکم دموکراسی حرف میزنید؟ کشتار وحشیانه توسط سران حاکم در کردستان عراق عین دموکراسی بود و هست، فعالین و رهبران کمونیست تحت تعقیب قرار میگیرند، به کارگران و مردم معترض هجوم میشود، دانشجویان دستگیر و به زندان فرستاده میشوند و حزب شما در کنار بقیه ناسیونالیستها از الطاف جناب "مام جلال" و باندهای دیگرشان

تیراندازی به طرف کارگران سیمان سازی تاسلوجه، تیراندازی به طرف دانشجویان دانشگاه سلیمانیه، ترور فعالین و رهبران کمونیست، و اتفاقات خونین ۱۷ فوریه و قتل عام و سلاخی بیش از ۳۰ هزار زن در این جامعه را فراموش کردند و به دنبال "توسعه اقتصادی بورژوائی کرد و پایگاه محکم برای دموکراسی هستند" انگار سرمایه داری اقداماتی غیر از اینها را باید انجام دهد. باید از آقای علیزاده سوال کرد از نظر شما چه فرقی مابین حاکمان جنایتکار کردستان عراق با رژیم اسلامی در ایران هست؟ باید گفت اگر در کردستان عراق آنچه‌هایی که شما به عنوان خدمتگزاریهای عمومی از آن نام برده اید موجود نیست، در ایران موجود است اما هزینه آنها آنقدر بالاست که مردم توان پرداخت آنها را ندارد و در هر دو حالت مردم از این خدمتگزاریهایی بهره اند. ولی سوال اینجاست که آیا میشود همین سوال را در مقابل نوری مالکی یا سران مرتجع دولت عراق یا بخشی از آنها گذاشت؟ اگر نه، پس بورژوائی از نظر شما "کرد" و "فارس" یا "عرب" اش لابد فرق دارد!! اگر ظرف این بیست سال به قول شما بورژوائی کرد در کردستان عراق فرصتها را از دست نمیداد و "دموکراسی پایگاه محکمی می یافت و اقتصاد و کشاورزی را رونق و منابع زیر زمینی" را مورد استفاده قرار میدادند، چه اتفاقی می افتاد؟ مگر غیر از این است که در کردستان عراق

خدمتگزاریهای عمومی و زنده کردن امید و آرزو به تغییرات اساسی تر در کردستان بود. برای نمونه میشد به لحاظ کشاورزی به پروژه های استراتژیک در این حوزه ها دامن میزدند و وقتی که کردستان دارای منابع سرشار طبیعی است به هیچ شیوه ای نمیبایست نیازی به واردات در این ارتباط باشد و کردستان بایستی بر روی پای خود می ایستاد. میشد به جای هدر دادن پول در کارهای به درد نخور از منابع زیرزمینی استفاده میکردند و این به پایه ای برای رونق اقتصادی در کردستان مبدل میشد. در ادامه علیزاده به این نتیجه میرسد که "به این صورت بود که دموکراسی نتوانست پایگاه محکمی را در مردم کردستان بیابد".

اشتباه نشود این بیانات عضو رهبری رسمی "گوران" یا همان به اصطلاح اپوزیسیون حاکمان کردستان عراق نیست بلکه دیدگاه تئوریک و سیاسی رهبری حزبی موسوم به کمونیست ایران است. آقای علیزاده از یکطرف به حاکمان جنایتکار در کردستان عراق میگوید تنها راه سد کردن اعتراضات کارگران و مردم زحمتکش در کردستان و همچنین راه جلوگیری از سرایت کردن این اعتراضات به کل عراق "رونق کشاورزی، هدر ندادن پول، و منابع زیرزمینی و ایجاد پایگاه محکمی برای دموکراسی" است که گویا باید گوشه چشمی هم به مردم داشته باشند و تکه نانی هم به مردم بدهند و از طرفی دیگر میخواهد بگوید که اگر این حکومت در دست "ما" بود همین اقدامات را در دستور روز قرار میدادیم. آقای علیزاده یکبار

آقای علیزاده در مقام مشاور اقتصادی ناسیونالیسم کرد

در حاشیه مصاحبه ابراهیم علیزاده با روزنامه "ناوینه"

کارگران و کمونیستها برای این امر دیده شود.

گوران، اتحاد میهنی و کومله

یکی دیگر از سوالهایی که در مقابل علیزاده قرار میگیرد این است که: "جنبش گوران توانسته است چه تاثیراتی بر فضای سیاسی در کردستان عراق بگذارد؟" علیزاده در پاسخ میگوید: "بزرگترین تاثیری که گوران توانست بر فضای سیاسی کردستان داشته باشد این بود که نگذاشت جریان اسلامی میانه رو در کردستان از روند اعتراضات از حکومت به نفع خود استفاده کند." ابراهیم علیزاده از آنجایی که مصلحت اندیشی های اقتصادی حزبش اجازه نمیدهد از جریان موسوم به "گوران"، یعنی همان اپوزسیون معترض ناسیونالیستی، انتقادی بکند، یک راست از در تعریف و تمجید از این جریان پوسیده درآمده و کار به جایی میرسد که به خاطر این جریان، صف بندیهای سیاسی قبل و بعد از رویدادهای ۱۷ فوریه ۲۰۱۱ را که در آن جریان موسوم به "گوران" برای نخستین بار توانست خود را در سطح عمومی نشان دهد و وارونه جلوه دهد. بررسی کل وقایع و به تصویر کشیدن صف بندیهای داخل کردستان در این مجال نمیگنجد اما تنها جهت روشن شدن مسئله و افشای معامله گریهای آقای علیزاده لازم است گفته شود که اظهارات علیزاده و حزبش بی ربط و نزد مردم کارگر و زحمتکش در کردستان عراق فاقد اعتبار است. به دنبال اختلافات داخل "اتحاد میهنی کردستان" بخشی از این جریان و از جمله "انوشیروان مصطفی" جدا شده و

جریان "گوران" را تاسیس کردند. در جریان وقایع ۱۷ فوریه بخشی از جریانات اسلامی مرتجع به این نتیجه رسیدند که در کنار "گوران" بهتر میتوانند به اهداف و مقاصد خودشان برسند. اما اگر این بخش از اسلامیهایی مرتجع و پوسیده نتوانستند جلودار این حرکت اعتراضی توده ای در کردستان باشند دلیل آن به هیچ وجه به تاثیرات به قول ابراهیم علیزاده، بزرگ "گوران" یا جلوگیری این جریان از اسلامیهایی نبود بلکه فضای سیاسی کردستان طی این سالها به این اندازه تغییر کرده بود که دیگر جایی در این صف بندیهای سیاسی برای جریانات مرتجع اسلامی باقی نگذاشته بود.

مردم زحمتکش هنوز اعمال جنایتکارانه گروههای اسلامی را به خوبی به یاد دارند و حتی مانند آقای علیزاده آنها را به "میانه رو" و "تند رو" تقسیم نکرده و خیلی هوشمندانه با مطرح کردن خواست و مطالبات واقعی خود جریانات پوسیده اسلامی را کنار زدند. زمانیکه جریانات اسلامی خواستند "سرای آزادی" که تجمعات در آنجا برگزار میشد را به جایی برای نماز خواندن مبدل کنند به آنها گفتند که این نماز سیاسی است و نماز خواندن را به داخل مساجد ببرید. اما تمام نمایشهای سیاسی این جریانات پوسیده تمام و کامل از تلویزیون همین جریانی که آقای علیزاده مدال افتخار به سینه شان میزند پخش میشد. جریان "گوران"

همچون "اتحاد میهنی" از اسلامیهایی برای یک هدف استفاده میکنند و تنها تفاوت در این است که سر برآوردن جریان "گوران" خانواده باندهای آدمکش اسلامی در کردستان عراق را به دو دسته دیگر تقسیم کرد. کومله و آقای علیزاده بیش از بیست سال است که مجیزگوی سیاسی "اتحاد میهنی کردستان مام جلال" است. بیش از دو دهه است که از جریانات چپ و کمونیست و منفردین در داخل و خارج تا اعضای خودشان به افشای این روابط پرداخته و هر بار رهبری این جریان اپورتونیست این نزدیکی سیاسی را تا سطح "روابط دیپلوماتیک" تقلیل داده و از واقعیت سیاسی شان فرار کرده اند.

اما در چنین عرصه هایی است که به وضوح دیده میشود که این ازدواج سیاسی بیست ساله بچه هایی هم دارد. از شرکت در "کنگره ملی کردها" که مرکز تجمع یک مشت کلاهبردار سیاسی فدرالیست و قومپرست بود و در همین مصاحبه هم علیزاده به آن اشاره کرده و میگوید که حتی بایستی زودتر برگزار میشد و باید دوباره هم برگزار شود، تا اطمینان خاطر دادن به جریان ناسیونالیست "گوران" و هموار کردن راه یک ازدواج سیاسی دیگر با این جریان. آنجایی که در جواب مصاحبه گر این روزنامه اظهار میدارد که "گوران و یکیتی" به لحاظ افق و برنامه و آرمان مثل هم هستند. به فکر نجات این دو جریان جنایتکار بعد از "مام جلال" هست و میگوید که این دو جریان میتوانند همدیگر را از هر بحرانی نجات دهند. از این توصیه های سیاسی و برادر منشانه به خانواده ناسیونالیسم کرد تا مشاوره اقتصادی به بورژوازی

کرد برای بهتر حاکم شدن بر مقدرات مردم زحمتکش، که نگذارید گوجه فرنگی از کشورهای همسایه وارد شود و کشاورزی را رونق دهید، در این گفتگو پر است. انگار حکومت شوراهای کارگران را مورد خطاب میدهد!! و البته مردم هم "حق دارند" که اعتراض کنند!! این نگرانیهای کومله و ابراهیم علیزاده را وقتی درمقابل رژیم اسد در سوریه قرار دهیم، میشود دفاع از حکومت مرتجع اسد و الاخر. اما اگر در مقابل بورژوازی کرد قرار گیرد به نظر علیزاده دفاع از سرمایه داران کرد نیست!؟

آقای علیزاده! اظهارات شما و مشاوره سیاسی و اقتصادی تان به جنایتکاران حکومت اقلیم، تنها مرز ناسیونالیسم چپ کومله و قومپرستی باندهای قومی مهندی و شرکا را محو نمیکند، بلکه برای هزارمین بار ثابت میکند که ناسیونالیسم دشمن طبقه کارگر است. بیش از دو دهه پیش به شما گفته شد که سرتان را بالا بگیرید! یا کمونیست باشید و علیه بورژوازی و ناسیونالیسم و یا پرچم سیاسی واقعی تان را که در چنین تحلیلهای ناسیونالیستی به وضوح دیده میشود در آورده و بر سر در اردوگاه کومله بکوبید! و حالا با مهندی و ایلخانی و سایر قوم پرستان برسر فدرالیسم و دمکراسی و حکومت "کردی" و مدل آینده به یکجا رسیده اید. آنها باند سیاسی اند و شما میراث دار کومله. کومله قدیم مجیزگوی ناسیونالیسم از موضع چپ نبود، ضد ناسیونالیسم از موضع طبقه کارگر بود.

چقدر کمونیسم کارگری حق داشت و چقدر شماها نفرت دیروز و امروزتان از کمونیسم کارگری پایه مادی و جنبشی دارد!

پیرامون نشست

نیروهای کمونیست و چپ در کلن

پرسش و پاسخ با علی جوادی



علی جوادی: نشست جریانات کمونیست و چپ و انقلابی در کلن گوشه ای از تلاش حزب اتحاد کمونیسم کارگری در شرایط حاضر است. حزب ما در دوره اخیر قطعنامه ای تحت عنوان "شورای پایه گذاری حکومت کارگری - سوسیالیستی" را صادر کرد که در آن بر ضرورت شکل دادن به آلترناتیو کارگری - سوسیالیستی در جامعه تاکید میگذارد. نشست جریانات چپ از نقطه نظر ما گوشه و تلاشی در این راستا و کاملا قابل دفاع است. از این رو ما در این نشست و جلسات پیش از آن شرکت کردیم و تلاش کردیم تا این تلاشها در راستا و پاسخگویی مهمترین تلاشهایی باشد که در مقابل جامعه و کمونیسم رادیکال و کارگری قرار دارد. بیانیه نشست از نقطه نظر من منعکس کننده اساسی ترین ویژگی های کمونیسم انقلابی و کارگری در شرایط حاضر است. این بیانیه بر سرنوشت انقلابی کلیت رژیم اسلامی تاکید میکند. موضعی رادیکال و انقلابی در قبال هر دو سوی تخاصم تروریستی و ارتجاعی حاضر میان رژیم اسلامی از یک طرف و ناتو و اسرائیل و آمریکا از طرف دیگر اتخاذ میکند. و مهمتر از همه اعلام کرده است که خواهان استقرار یک حکومت سوسیالیستی - کارگری در فردای سرنوشتی رژیم اسلامی است. این ویژگیها نه تنها تمایز کمونیسم کارگری با چپ سنتی را مخدوش نمیکند بلکه منعکس کننده ویژگی های کمونیسم کارگری در

را در قامت آلترناتیو متشکل کند تا بتوان امکان یک انتخاب آگاهانه و مطلعانه را برای توده های مردم فراهم کرد.

آن بخش از نیروهای چپ که بی حاصل بودن این تلاشها مبنای قضاوتشان است دچار یک اشتباه محاسبه اساسی میشوند. اولاً جامعه و به این اعتبار تمام نیروهای سیاسی در شرایط کاملا متفاوتی قرار دارند. ثانیاً این تلاشها را نباید با تلاشهای برخی جریانات چپ سنتی در ایجاد "اتحاد عمل" ها و "ائتلافها" مقایسه کرد. مساله بسیار حیاتی تر و شرایط کاملا متفاوت تر است. هر نیروی کمونیست و چپ انقلابی موظف است که در شرایط کنونی تلاش معین و ویژه ای در این راستا انجام دهد.

اما در پاسخ به آن نیروهایی که نگران مخدوش شدن مرزهای گرایشات در صفوف چپ جامعه هستند باید گفت که مرزهای میان گرایشات چپ کاملا روشن و غیر قابل پرده پوشی است. جامعه ایران از درجه بالایی از تحزب برخوردار است و چنین تلاشهایی خدشه ای از این زاویه بر چهره کمونیسم انقلابی و کارگری وارد نخواهد کرد. ثانیاً مساله بر سر هژمونی در چپ است. کمونیسم رادیکال و کارگری اکنون نیروی تعیین کننده چپ است. جای نگرانی چندان از این بابت نیست.

یک دنیای بهتر: چرا حزب اتحاد کمونیسم کارگری در این نشست شرکت کرد و چرا بیانیه این نشست را امضا کرد؟ آیا امضای این بیانیه این نشست فاصله و تمایز جنبش کمونیسم کارگری را با نیروهای چپ سنتی کم رنگ نمیکند؟

نشست پرداختند. از آنچه در این نشست گذشته بیان شده است اخبار دقیقی در دست نیست. اما اکنون با این واقعیت مواجه شده اند که تحولات در ایران بر مبنای نقشه و تلاش جریانات دست راستی و مترجع مانند افغانستان و عراق و مصر و لیبی پیش نخواهد رفت. آلترناتیو چپ در تحولات آتی ایران یک واقعیت غیر قابل انکار است. نشست جریانات کمونیست و چپ در کلن گوشه ای از تلاش برای شکل دادن به چنین واقعیتی است.

در صفوف چپ و نیروهای کمونیستی که در این نشست شرکت نداشتند، و یا انتخاب کردند که در این دور شرکت نداشته باشند، واکنشها و ملاحظات متفاوت است. یک ارزیابی این تلاشها را با تاریخ تلاش برخی از نیروهای چپ سنتی مقایسه میکند و آن را عملاً اقدامی بی حاصل قلمداد میکند. امیدی به آینده این تحولات بنا به تجربیات تاریخی ندارند. برخی دیگر از نیروهای کمونیست ملاحظات جدی گفته نشده ای به این تلاش دارند. بر این تصورند که این تلاشها مرزهای میان گرایشات موجود در چپ جامعه را مخدوش میکند و در چنین شرایطی به صلاح کمونیسم رادیکال جامعه نیست.

پیش از آنکه به بررسی مختصر این ارزیابیها بپردازم دوست دارم که از این نیروها دعوت کنم که به این تلاش بپیوندند. چپ جامعه باید خود

یک دنیای بهتر: نشست ۲۵ جریان کمونیست و انقلابی و چپ در کلن و صدور بیانیه ای در این زمینه بازتاب متعدد و گسترده ای در صفوف اپوزیسیون و جامعه داشته است. این واکنشها را چگونه دسته بندی میکنید؟ در یک نگاه کلی چه ارزیابی ای از این واکنشها دارید؟

علی جوادی: این واکنشها را میتوان بر حسب جنبشها و گرایشات سیاسی موجود در جامعه دسته بندی کرد.

از عکس العمل رژیم آدمکشان اسلامی شروع میکنم. اخیراً یکی از نمایندگان این جماعت آدمکش در واکنشی تمسخر آمیز ادعا کرد که "این جریانات بیشتر از چند دقیقه نمیتوانند زیر یک سقف با هم جمع شوند." تتمه آرزوهای کودتاه خود را بیان میکنند. این جماعت آدمکش علیرغم سازمان دادن بزرگترین قتل عامها و کشتار بیش از ۱۲۰ هزار تن از شریفترین انسانهای آزادخواه و کمونیست، نتوانستند کمونیسم و چپ متشکل را نابود کنند. و امروز بعد از گذشت چندین دهه در شرایطی که با بحران مرگ و زندگی مواجه هستند، ناچارند ناخنهایی که زیر آن خون نسلی از جامعه خشک شده است را بچوند و متلک اسلامی بگویند. فغانهای این اوباش بیش از هر چیز نشان احتضار و تب مرگشان است.

نیروهای راست و بخشهایی از ملی اسلامی هم در کنفرانس بروکسل، که گوشه ای از تلاش غرب و نیروهای راست و قوم پرست و ملی اسلامی است، به بحث و تبادل نظر پیرامون این

نیروهای شرکت کننده میشد، شاید این ملاحظه جایی داشت، در حال حاضر واقعیت نشست نشان داده است که جای نگران چندان نیست.

یک دنیای بهتر: حزب اتحاد کمونیسم کارگری در شرایط حاضر چه تاکیدیاتی بمنظور پیشبرد این پروژه دارد؟ این تلاشها محرکه چه تلاشی میتوانند باشند؟ انتظارات حزب کدام است؟

علی جوادی: تاکیدات ما روشن است. ما خواهان شکل دادن به اردوی چپ و انقلابی جامعه در پس تحولات حاضر هستیم. ما اهداف مبارزاتی معین و اعلام شده ای را در پس این تلاشها دنبال میکنیم. ما خواهان شکل دادن به اردوی چپ و سوسیالیستی در خارج کشور هستیم. هر شهری باید شاهد شکل گیری صف چپ و سوسیالیسم و به اهتزاز در آمدن پرچم این صف در پیشاپیش صفوف اعتراض انقلابی و رادیکال علیه رژیم اسلامی باشد. ما باید تمامی نیروهای کمونیست و آزادیخواه و برابری طلب را به این اردو جلب کنیم. ما باید تلاش کنیم که این آلترناتیو عملا زمینه ساز یک انتخاب و راه حل چپ در تحولات تعیین کننده جامعه شود. آینده جامعه در گرو چنین تلاشهایی است. *

پیرامون نشست نیروهای کمونیست و چپ در کلن

پرسش و پاسخ با علی جوادی ...

سازمانهای چپ نیست.

یک دنیای بهتر: برخی نیروها مطرح میکنند که حضور جریانهای مانند "حزب رنجبران" و یا جریانهای از شاخه های فدایی یک خط قرمز است که نباید از آن عبور کرد؟

علی جوادی: حضور جریانهای که دارای سابقه راست و غیر انقلابی هستند در جمعی که صریحا و بدون لکنت فکری سیاسی اعلام کرده است که خواهان سرنوشتی انقلابی کلیت رژیم اسلامی و جایگزینی آن با آلترناتیو سوسیالیستی و کارگری هستند، یک نقطه ضعف چنین نشستی نیست. نقطه قوت آن است که چنین نیروهایی از آلترناتیو راست جامعه دور میشوند و ناچار میشوند خود را در کنار جریانهای کمونیست و رادیکال و انقلابی قرار دهند. ما نباید تلاش کنیم که نیروهای میانی جامعه را به سمت نیروهای راست و ارتجاعی سوق دهیم. برعکس باید تلاش کرد که بیشترین نیروها بزیر پرچمی کمونیستی و انقلابی گرد آیند. اگر حضور این نیروها باعث "مخرج مشترک گیری" میان مواضع میان

کنونی این جریان را در کنار جریانهای راست "ضد امپریالیستی" و در حاشیه رژیم اسلامی قرار خواهد داد. ناسف آور است. امیدوارم که این راه را به پایان نرسانند!

یک دنیای بهتر: برخی از نیروها و جریانهای که به ارزیابی از این نشست برخاسته اند، این تلاش را نوعی "اتحاد" و "ائتلاف" نیروهای چپ قلمداد کرده اند؟ واقعیت چیست؟

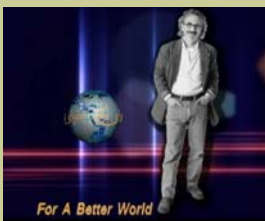
علی جوادی: چنین ارزیابی ای اصولی و منطقی نیست. ما نیز چنین تلاشی را در دستور نداریم. هدف این نشست و تلاشها کلا شکل دادن به یک "ائتلاف" و یا "اتحاد" سازمانی میان نیروهای چپ و یا کلا ایجاد نوعی مناسبات سیاسی - سازمانی میان نیروهای موسوم به چپ و یا کمونیست نیست. بلکه هدف اساسا شکل دادن به پدیده ای بسیار بزرگتر و اجتماعی تر است. هدف شکل دادن به آلترناتیو چپ در جامعه است. هدف زمینه سازی برای آلترناتیو چپ در جامعه است. بی جهت نیست که بیانیه این نشست از همه نیروهای آزادیخواه و برابری طلب میخواهد که به گرد این تلاشها متشکل شوند. مسلما در تلاش برای شکل دادن به آلترناتیو چپ و سوسیالیستی در جامعه باید نیروهای چپ و کمونیست را به دور هم گرد آورد. اما همانطور که هر گردی گردو نیست، این جمع شدن هم نشان "ائتلاف" و یا "اتحاد عمل"

قبال اصلی ترین تحولات جامعه است.

یک دنیای بهتر: جریان کورش مدرسی برخورد ویژه و مضحکی نسبت به این نشست و تلاشها دارد. این تلاش را در راستای تلاشهای جریانهای راست و مترجع و ظاهرا از یک جنس میدانند؟ معضل شان چیست؟ چرا اینگونه از این تلاشها برآشفته شده اند؟

علی جوادی: این جریان کودتاچی موضعی کاملا راست و ارتجاعی در قبال چنین تلاشهایی دارد. دارند در بوق و کرنا میکنند که هر جریانی که به فکر آلترناتیوی برای فردای تحولات جامعه باشد، دارد در باد ناتو و آمریکا حرکت میکند و به این تلاشها امید بسته است. موضع واقعا مضحکی است. اگر این موضع آنتاگونیستی در قبال تلاشهای کمونیسم و چپ را در کنار پرهیز آگاهانه این جریانها از اعتراض و مبارزه علیه رژیم اسلامی در دوره اخیر بگذاریم، آنوقت به محتوای واقعی و زمینی این "انتقادات" واقف میشویم. جریان راست کورش مدرسی مدتهاست که عملا مبارزه علیه رژیم اسلامی را به حاشیه ای رانده است. به موضع این جریان در قبال فتوای قتل شاهین نجفی نگاه کنید. به موضع این جریان در قبال حضور نیروهای رژیم اسلامی در خارج کشور نظری بیندازید. به موضع این جریان در قبال تقابل دو قطب تروریستی جهان معاصر نگاه کنید، این جریان در دوره اخیر موضعی کاملا مشابه جریان راست اس دبلوی پی اتخاذ کرده است. کمی پافشاری در مواضع

تلویزیون یک دنیای بهتر



برنامه های تلویزیون یک دنیای
بهر پنجشنبه ها ساعت ۷ صبح
به وقت لس آنجلس و ۶ و نیم
بعد از ظهر بوقت تهران

از شبکه کانال یک پخش میشود.



رژیم مرتضوی ها باید برود

در حاشیه برکناری مرتضوی

پدرام نواندیش

به افراد زندانی سیاسی پس از اعدام است. آنچه که برای این حضرات نامحترم اهمیت روز افزونی یافته است، در درجه اول این است که رژیم و شخص خامنه ای را از زیر ضرب اعتراضات اجتماعی خارج ساخته و سعید مرتضوی را جای آن قرار دهند. به همین منظور از مدتها قبل در این خصوص و از طریق رسانه های خود به اصطلاح مهندسی افکار را آغاز کردند و شکایت تعدادی از نمایندگان دزد و قاتلی همچون احمد توکلی و الیاس نادران را در این راستا باید ارزیابی کرد. در عرصه اقتصادی نیز، بد عمل کردن، و فساد و اختلاس باند احمدی نژاد را مسبب تمام مشکلات جا بزندان. دوم آنکه در شرایطی که رژیم در آن بسر می برد، به کار گماردن سعید مرتضوی آن هم در راس سازمانی که میلیونها کارگر و توده کارکن ماههاست دستمزد دریافت نکرده و از هرگونه امکانات تامین اجتماعی محروم هستند، در حالی که براحتی میلیاردها تومان از صندوق تامین اجتماعی توسط باندهای مختلف در رژیم غارت میشود، خود یکی از فاکتورهای مهم در اعتراضات اجتماعی خواهد بود. این حضرات خطر شورش گرسنگان و سرنگونی رژیم را بیش از هر وقت احساس نموده و این اقدام احمدی نژاد را تحریک کننده کارگران و توده های وسیع مردم برای یکدوره جدید از اعتراضات اجتماعی، که نمونه آن در نیشابور به وقوع پیوست، میدانند.

در نهایت

صفحه ۱۶

و اکثریت عظیمی این حکومت فساد و جنایت را نمیخواهند و همین واقعیت منشا تعمیق بحرانهای رژیم اسلامی و تشدید صفبندیهای درون حکومتی برای بقاء است. رژیم اسلامی در داخل با کابوس شورش گرسنگان روبروست که ظرفیت آنرا دارد که کل جامعه ایران را درنوردد، و در چهارچوب بین المللی و منطقه ای نیز منزوی و ضعیف شده است. جنگ بقاء در رژیم بدون قربانی نبوده و نیست. اینبار سعید مرتضوی و باند احمدی نژاد قرار است نقش این قربانیان را برای رژیم ایفا کنند. صدور حکم تعلیق پست ریاست مرتضوی بر تامین اجتماعی از سوی دیوان به اصطلاح عدالت اداری رژیم در عین حال که بیانگر بالا گرفتن سطح دیگری از نزاع های درون حکومتی است، ناظر بر تلاش باند خامنه ای و طیفهای دیگر موسوم به اصولگرا و تنمه های افرادی است که نام اصلاح طلب بر خود دارند تا نشان دهند که رژیم از جنایتهایی که صورت گرفته میرا است و آنچه که روی داده است نه مربوط به باند خامنه ای و آخوندهای جنایتکار و رفسنجانی و شرکا، بلکه مقصر باند احمدی نژاد است که حتی مرتضوی را در حمایت خود قرار داده است.

برای آن بخش از رژیم که کمر به برکناری سعید مرتضوی از ریاست تامین اجتماعی بسته است، نه توجه به جنایتهای سعید مرتضوی در مقام دادستان رژیم در تهران کمترین اهمیتی داشته و دارد، و نه دهان کجی باند چاقوکش احمدی نژاد در گماردن سعید مرتضوی به ریاست تامین اجتماعی در مقابل جنبش مردم سرنگونی طلب، مورد نزاع است. چرا که خود احمدی نژاد کمترین شهره اش، تیر خلاص زدن

انگشت کوچک آنان در شقاوت و بیرحمی و آدمکشی محسوب نمیگردد، سکندار ماشین آدمکشی حکومت خدا بر روی زمین هستند.

در هر دوره اوج گیری اعتراضات اجتماعی، رژیم اسلامی دسته ای از عاملین اش را در راس ماشین صدور رای اعدام و آدمکشی قرار داده است. نامهای خلخالی، رازینی، پورمحمدی، لاجوردی، صناعی، و ... علاوه بر آن که با خوی ددمنشی عجیب شده است، در عین حال بیانگر آن است که رژیم طی این سالها همواره آماج اعتراضات وسیع اجتماعی بوده است و این افراد مجری پاسخهای سرکوبگرانه رژیم اسلامی بوده اند. اما موقعی که کوس رسوایی آنها بیش از پیش به صدا درآمده، جایشان را به جنایتکاری دیگر داده اند تا چرخ ماشین آدمکشی اسلامی بچرخد.

اما چرا اکنون سعید مرتضوی را نمی توانند همچون پورمحمدی و رازینی در جای دیگری جاسازی کنند و یا همچون خلخالی داخل مجلس لفت و لیس بفرستند؟ آیا سعید مرتضوی جنایت بیشتری کرده است و آنان کمتر و نمی توانند کاری برایش بکنند؟

واقعیت این است که بحث بر سر این که کدام جنایتکارتر هستند نبوده و نیست. اما موقعیت سعید مرتضوی در حال حاضر به نوعی بیانگر موقعیت وخیم رژیم اسلامی است. مردم کارگر و زحمتکش

صبح روز دوشنبه نهم مرداد ماه، دیوان عدالت اداری رژیم، به دنبال طرح شکایت از سوی چند تن از نمایندگان مجلس رای به برکناری سعید مرتضوی داد. این ارگان رژیم که ریاست آن را آخوند جانی محمد جعفر منتظری بر عهده دارد، اعلام داشت که رای لغو انتصاب مرتضوی از مدیر عاملی سازمان تامین اجتماعی قطعی است و این فرد دیگر هیچ سمتی در سازمان تامین اجتماعی ندارد.

قبل از آنکه وارد بحث چگونگی و یا چرایی صدور رای دیوان به اصطلاح عدالت اداری رژیم در خصوص برکناری سعید مرتضوی از ریاست تامین اجتماعی شوم، تصورم آن است که نالازم باشد به معرفی یکی از چهره های خونخوار رژیم به نام سعید مرتضوی بپردازم. نام سعید مرتضوی خود گویای پیشینه او هست و نیازی نیست که به بایگانی نشریات و رسانه های همین دو سه سال اخیر مراجعه شود تا کشف کنیم که سعید مرتضوی چرا سعید مرتضوی شده است؟

رژیمی که بر اساس سرکوب انقلاب 57 شکل گرفته است، مملو از سعید مرتضوی ها است. تاریخ این رژیم با قتل و جنایت افرادی همچون صادق خلخالی، محمد ری شهری، اسدالله لاجوردی، سعید مرتضوی و ... قابل تعریف است. هنوز آن آدمکشان و آمرین کشتار دهه شصت از خامنه ای تا رفسنجانی و موسوی و کروبی و صدها نفر عامل پیدا و ناپیدای آن قتل و کشتار، که سعید مرتضوی با

کارگران سرو مشرق زمین

یکماه دستمزد معوق!

تا امروز هشت روز از پایان تیر ماه می گذرد، با اینحال خبری از پرداخت دستمزدهای بیش از 50 نفر از کارگران شرکت پیمانکاری سرو مشرق زمین نیست. مراجعات و اعتراضات کارگران به سیار مدیر شرکت هم بدون نتیجه بوده است. سیار با گستاخی و کارشکنی همچنان از پرداخت دستمزد کارگران خود داری نموده و خطاب به کارگران گفته است: به جای اعتراض و پررویی بهتر است کمی قدر محبتهای من را بدانید. مسکن برایتان فراهم کرده ام، شماها را استخدام نموده ام، یکماه دستمزد که چیز مهمی نیست، اینقدر عجول و خودخواه نباشید، مشکلات من را هم درک کنید!

یکی از کارگران میگفت: جناب سیار خیلی زرنگ و شاید تشریف دارند، مسکنی که ایشان برای ما کارگران تدارک دیده اند، همین دستشویی های آلوده و فاقد امکانات پارکهاست. ما را هم استخدام نموده راست می گوید. از 5 صبح تا 10 شب کار نظافت و آبیاری و... در پارک، از ساعت 1 شب تا 5 صبح جاروکنی و نظافت خیابانهای اطراف، در مجموع 24 ساعت 3 یا 4 ساعت وقت در اختیار خودمان هستیم. این همه زجر و کار و اضافه کاری شبانه روزی در ازای ماهی 400 تا 450 هزار تومان که بموقع هم پرداخت نمی شود. سیار هر ماهه از ثمره کار و رنج ما کارگران بیحقوق افغانستانی که از همه چیز محروم و تحت فشاریم میلیونها تومان پول می برد. حالا من و دیگر رفقای کارگرم که در نهایت بی حقوقی و محرومیت در عین دوری از خانواده هایمان که ماههاست رنگ گوشت و پنیر و میوه را ندیده ایم و خوراکیمان نان و چایی شیرین است، دستمزدمان را می خواهیم عجول و خود خواه شده ایم، پیشرمی تا کجا؟

شرکت پیمانکاری سرو مشرق زمین با 50 نفر کارگر که در شرایط کاری نه قراردادی و نه روز مزد هستند، فقط به کارگران گفته اند ماهی 300 هزار تومان به شما می پردازیم، که البته از پرداخت همین دستمزد هم بیشمارانه طفره می روند با ساعت کاری شبانه روزی در ایام تعطیل و غیر تعطیل، طرف قرارداد شهرداری منطقه 5 تهران و ارائه دهنده خدمات مربوط به پارکها و فضای سبز میباشد. این کارگران زحمتکش از شهروندان افغانستانی بوده که عمدتاً بعلت اقامت غیر قانونی در ایران و محرومیتها و مشکلات ناشی از اقامت غیر قانونی در شرایط معیشتی و کاری بسیار سختی بسر میبرند. محل زندگی جمعی آنها اتاقکهایی است که در مجاورت دستشویی پارکها در اختیارشان گذاشتند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۹ مرداد ۱۳۹۱ - ۳۰ ژوئیه ۲۰۱۲

کتاب کنترل کارگری

را از سایت حزب دریافت و توزیع کنید!

رژیم مرتضوی ها باید برود

در حاشیه برکناری مرتضوی ...

تلاش آمرین سعید مرتضوی و ارازل و اوباش جمع شده در رژیم اسلامی برای به تاخیر انداختن سقوط محتوم شان است. دوره احمدی نژاد برای رژیم تمام شده است. اما این به معنای پایان جدال های درون رژیمی نبوده و نخواهد بود. به همان میزان که جنبش سرنگونی طلبی مردم برای به زیر کشیدن کلیت رژیم اوج میگیرد، نزاع های درون فامیلی حکومت نیز ابعاد تازه تری به خود خواهد گرفت. تلاش رژیم اسلامی برای پنهان ساختن ماهیت جنایتکارانه خود با صدور حکم دیوان عدالت اداری در خصوص سعید مرتضوی، درست مهر تائیدی بر آن مواضعی است که کمونیستهای کارگری طی 33 سال گذشته همواره بر آن پای فشرده اند.

رژیم قاتلین باید برود

ما در پس این نمایشها و محاسبات درون حکومتی میگوئیم قاتل و جانی رژیم اسلامی سرمایه داران و حامیان آن است. سعید مرتضوی یکی از عناصر رژیم در دوره ای است که مردم به خیابانها آمده و فریاد مرگ بر خامنه ای سر دادند. سعید مرتضوی، احمدی نژاد و دیگران بخشی از حکومتی هستند که متحدانه به قتل و کشتار دست زده اند. اسلاف آنها مانند خمینی و موسوی و کربوبی برای بقاء نظام از هر جنایاتی رویگردانی نکرده اند. مرتضوی قاتل است و اینرا کل جامعه میداند و همین فشار باعث شده که مرتضوی را به پشت صحنه بفرستند. اما جامعه در عین حال میداند که رژیم اسلامی رژیم مرتضوی هاست. رژیمی که باید سرنگون شود و سران و دست اندرکاران جنایت در یک دادگاه علنی و عادلانه و منتخب مردم محاکمه شوند. *

زنده باد

جنبش مجمع عمومی کارگران!

زنده باد شوراهای کارگری!

کارگران در اعتراضات جاری به مجمع

عمومی متکی شوید!

مجمع عمومی ظرف اعمال اراده مستقیم و

مستمر توده کارگران است!

جنبش مجمع عمومی کارگری را

تقویت و گسترش دهید!



بورژوازی و انقلاب

سیاوش دانشور

پائین و چانه زنی در بالا" یافتند. و این دنیای مالیخولیایی تا شکست قطعی کل این سیاستها در سطح جهان و ایران ادامه داشت. جنگ، میلیتاریسم، تروریسم، فاشیسم و راسیسم، تهاجم به طبقه کارگر، کودتاها و میداناری ارتجاع مذهبی قرار بود خلا انقلاب و نگرش انقلابی و عمل انقلابی را پر کند. دوره ای که حتی انقلابیون سابق زیر بار فشار این تبلیغات از انقلابی خواندن خود، از فراخوان به عمل انقلابی و کارگری، و از نفس انقلاب تبری میجستند.

اما کشتی سرمایه داری بار دیگر در گل بحران اقتصادی نشست. بحران اقتصادی کل عمارت سیاسی، تبلیغی، تئوریهایی یک من یک غاز، و داعیه سرمایه داری بعنوان "نظام برتر" را بی اعتبار کرد. بار دیگر صحنه دنیا کلاسیک شد و جنبشهای واقعی چپ و راست صحنه سیاست را اشغال کردند. بورژوازی از قلدر میلیتاریست ها تا لیبرالها و دمکراتهایش در مرکز و چپ، جملگی اختلافات خانوادگی را کنار گذاشتند و برای نجات سرمایه و سرمایه داری تلاش واحدی را در دستور گذاشتند. از یکسو غرغر میکردند که وال استریت و بازارهای بورس "سوسیالیستی" شده و ظاهرا این ادعا بر نفی کمک دولت به بانکها و سرمایه داران مالی از موضع راست افراطی نقد داشت و از سوی دیگر برنامه همین راست افراطی و کل بورژوازی "سوسیالیستی کردن" قرضهای بورژوازی

میکند، باید انقلاب را با نام "انقلاب" سرکوب کند و یا راسا مبشر انواع ارتجاع سیاسی با نام "انقلاب" باشد. در فرهنگ عامه و سیاست در قلمرو جامعه، انقلاب به قیام و اعتراض وسیع توده ای به حکومتها و وضع موجود اطلاق شده است. در عین حال جامعه کنونی و قرن گذشته انواع تحرکات ارتجاعی و واپسگرا دیده است که خود را با "انقلاب" معرفی کرده است. کمونیستها و مارکسیستها در عین حال که از عمل انقلابی و تحرک انقلابی توده مردم زحمتکش علیه تبعیض و اوضاع کنونی قاطعانه دفاع میکنند، در عصر سرمایه داری و حاکمیت بورژوازی بر کره خاکی، تنها انقلاب طبقه کارگر، انقلاب کارگری را بعنوان انقلابی علیه کل اوضاع موجود برسمیت میشناسند و برای سازماندهی این انقلاب تلاش میکنند. اما هدف بورژوازی از کوبیدن انقلاب اساسا و عموما تلاشی است برای نفی حرکت از پائین علیه سلطه طبقات دارا و خصوصا نفی انقلاب کمونیستی طبقه کارگر علیه حاکمیت نظام سرمایه داری.

چند صباحی گذشت و دیدیم همان کسانی که برای قلدری نظامی آمریکا و ناتو هورا میکشیدند، اینبار کودتاهای سفارتخانه های آمریکا در کشورهای جدا شده از بلوک شرق سابق را "انقلاب مخملی" نامیدند! اینبار انقلاب بدون دخالت انقلابی کارگر و کمونیسم و منطبق با تغییرات ریموت کنترلی در میان لایه های بورژوازی جواز عبور گرفت! در میان اپوزیسیون دست راستی ایران که به انقلاب آلرژی شدید دارد، انقلاب مخملی طرفدار پیدا کرد چرا که آنرا قالب مناسبی برای سیاست و استراتژی "فشار از

تغییرات بنیادی راه افتاد. یادمان هست که بسیاری از نیروهای ناسیونالیست و رفرمیست و دمکرات که به اقتضای زمانه و اعتبار مارکسیسم و اتوریته جنبش بین المللی سوسیالیستی، بناچار زمانی چپگرا و شبه سوسیالیست شده بودند، چطور در این دوران دسته جمعی به سربازان کاخ سفید و سخنگویان ضد کمونیست در تریبونهای بازار آزاد و مدافعین دمکرات تاجریسم و ریگانیسم تبدیل شدند. یادمان هست که با شکست انقلاب 57 در ایران، و البته اساسا موثر از اوضاع جهانی، چگونه پدیده "دگراندیشی" میدان پیدا کرد. "دگر اندیش" به اسم رمز چرخش سیاسی، تکفیر انقلابگری و سوسیالیسم و مارکسیسم، تکفیر انقلاب و تمجید ارتجاع هار سرمایه داری تبدیل شد. یادمان هست که عروج اصلاح طلبی دینی در ایران برای بقای نظام منحن اسلامی چگونه پشتش را به ضد کمونیستی ترین و ضد انقلابی ترین نظریات داد و چگونه در اپوزیسیون پرو رژیم انقلاب با "خشونت" و ضدیت با "تمایلات و رای مردم" ترجمه شد.

اما ادعاهای سیاسی و تبلیغی بورژوازی تابعی از منافع اقتصادی و بقای حاکمیت ارتجاعیست. بورژوازی تلاش میکند انقلاب را از صحنه تلاش اجتماعی بویژه برای طبقات محروم حذف کند. اما آنجا که قادر به آن نیست و علیرغم این تلاشها انقلاب و تحرک انقلابی خود را دیکته

بورژوازی همیشه از انقلاب به معنی انفجار اجتماعی و تلاش برای تغییرات از پائین با نفرت یاد کرده است. حتی اگر حاصل این تلاشهای انقلابی شکست بوده باشد در تصویر پردازی ارتجاع سرمایه داری و ایدئولوگ هایش علیه نفس انقلاب تأثیری نداشته است. بورژوازی آلمان و فرانسه در حال جنگ و دستگاه کلیسا و سلطنت متحد شدند تا اولین انقلاب کارگری جهان یعنی کمون پاریس را بخون بکشند. قریب هشتاد سال خط تولید تبلیغات ضد کمونیستی تلاش کرده است که انقلاب کارگری در روسیه را "کودتای حزب بلشویک" بنامد. با انقلابات اروپا و دیگر نقاط جهان و قیامهای توده ای و مردمی بر علیه سلطه بورژوازی داخلی و بین المللی نیز همین معامله شده است. تلاش شده است رهبران، پیشکسوتان، سیاستها و اهداف نیروی انقلابی تخطئه و تحریف شود. هدف این بوده و هست تا نفس انقلاب و عمل انقلابی در اذهان توده کارگر و زحمتکش یا فاقد ارزش و اعتبار شود و یا دستکم به امری تخیلی و غیر واقعی و غیر مفید تبدیل شود.

شیپور بخشی از تبلیغات علیه انقلاب روشنفکرانی هستند که مطلوبیت و ضرورت یک انقلاب را با نتایج آن بررسی میکنند و تلاش دارند با این روش برخورد از ته تاریخی به یک واقعیت اجتماعی نظرات خود را اثبات کنند. یادمان هست در همین سالها و بعد از پایان جنگ سرد و راه افتادن هیاهوی "مرگ کمونیسم" و "پایان تاریخ" و پیروزی بازار آزاد بر سرمایه داری دولتی، چه کارنوالی از مجیزگونی بورژوازی و نفرت از انقلاب و

بورژوازی و انقلاب ...

ایران که عمری را زیر عباي آخوند و سنت ناخن جویده و بیش از هر کسی از کارگر و کمونیسم و عمل مستقیم و انقلابی مردم وحشت دارد، در دوره انقلابی وظیفه اش پاسداری از وضع موجود و ایفای نقش برای بازسازی ارکان اساسی حاکمیت ضد انقلابی طبقه بورژوا است. بورژوازی ایران "انقلابی" نشده است، بلکه عنوان انقلاب را در قالبی پوپولیستی عاریت گرفته تا طبق شرایط جدید تجدید آرایش کند و در مقابل تلاش از پائین برای تغییر بایستند.

مفسرین ذوق زده که پیشروی ارتجاع دست ساز و واپسگرایی اسلامی و قومی در بنگازی و حلب را تحت عنوان "پیشروی مبارزان و نیروهای انقلاب" اعلام میکنند، و همزمان در کشورهای مختلف مشغول سرهم بندی المثنی این "شورای انقلاب" برای آینده ایران هستند، متحدین ارتجاع سیاسی داخلی و بین المللی علیه تلاش آزادیخواهان مردم در ایران و سوریه هستند. معضل این جماعت اینست که فکر میکنند ایران، سوریه و لیبی و عراق است و آنها میتوانند بسادگی نقش چلبی و غنوشی و طنطاوی را ایفا کنند. اینها جامعه ایران را نمیشناسند. اینها ذهنیت واپسگرایی خود را جای ذهنیت واقعی و تمایلات واقعی مردم قرار میدهند. اینها تنها به لطف اختناق سیاسی دوام آورده اند. اما خوب است بدانند که برای تبدیل ایران به لیبی و سوریه و عراق، باید مانع اردوی آزادی و برابری و سوسیالیسم در ایران را مانند خمینی "امام راحل شان" بطور خونین در هم بکوبند. اینبار داستان انقلاب ۵۷ تکرار نخواهد شد. *

اعتراضات برحق مردم و سرکوب آن با نام "انقلاب" هستند. از یکطرف باید ماتریال طرحهای غرب برای کنترل اوضاع سابق باشند و از طرف دیگر تحت عنوان "شورای انقلاب" و "اتحاد برای دموکراسی" و غیره در معیت پنتاگون، به جهت سیاسی جامعه شکل دهند.

افق اپوزیسیون بورژوائی ایران برای کسب قدرت سیاسی یا رفتن پشت رژیم اسلامی است و یا سناریوهای کودتا و جنگ و بند و بست از بالای سر مردم. ادبیات و روشهای این اپوزیسیون ضد کمونیست نیز تابع مقتضیات زمانه است. اگر دوره، دوره اصلاح طلبان حکومتی و مانور در چهارچوب قوانین ارتجاع اسلامی باشد، اینها از آخوند آخوندتر و البته "مسالمت جو" و "دگر اندیش" میشوند و وظیفه شان تکفیر انقلاب و قانع کردن مردم به کم و "انتخاب بین بد و بدتر" است. اگر دوره، دوره قیامها و خیزشهای توده ای و "خطر" بالقوه انقلابات کارگری است، آنوقت بخش اساسی اردوی راست اعم از حکومتی تازه مغضوب شده تا اپوزیسیون همیشه دست به سینه، پشت دموکراسی موشک کروز و کودتا و جنگ داخلی و تروریسم عربان میروند. بورژوازی بدون اعمال خشونت و استثمار طبقاتی و تحدید آزادی و منکوب کردن اکثریت مردم زحمتکش قابل تعریف نیست. بورژوازی عقبمانده و اسلام زده

هم به کمک آمریکا و جنگ سرنگون کرد و همزمان با آلترناتیو سازی در مقابل اعتراض برحق مردم و با سرهم بندی مثنی مرتجع تحت عنوان "شورای انقلاب" همان رسالت قدیمی ضد انقلابی و ضد کمونیستی را با نام "انقلاب" پیش برد.

اگر میتوان خمینی و جریان مرتجع اسلامی را در انقلاب آزادیخواهانه 57 ایران در عرض دو هفته "رهبر انقلاب" و انقلاب را "انقلاب اسلامی" جا داد، چرا نتوان غنوشی و طنطاوی و محمد مرسی و هر جانور و مزدور ناتو و پنتاگون را "انقلابی" جا داد و سیاست میلیتاریستی و کشتار را "انقلاب" معرفی نکرد؟ کسانی مانند نوری زاده و دیگران که در نشست های آلترناتیو سازی خود را به در و دیورا میکوبند، و شاهکارهای سیاسی و بازیچه بودنشان در دست وزارت اطلاعات و تشکیل "دولت در تبعید" معرف حضور همه هست، جنگ در حلب سوریه را با تلاش برای فتح بنگازی در لیبی توسط "مبارزان" توصیف میکند و حتی میگوید مردم حلب "دیر به جریان انقلاب پیوستند!" انقلاب مورد نظر امثال او، انقلابی است که روی دوش ارتش آزاد سوریه و القاعده ای ها و نیروهای متفرقه آدمکش سابقا حکومتی با حمایت آمریکا و اتحادیه عرب و ترکیه به مردمی که از صحنه سیاست توسط همین نیروها قیچی شدند حفته میشود. اینها "انقلابیون" بازاری و پنتاگونیست دوره مصادره

بود. شعارها و سیاستها روشن و بدون تفسیر بودند و هستند: بورژوازی و سرمایه های بزرگ باید نجات یابد و چرخه سودآوری برای سرمایه احیا شود، اما هزینه بحران و فساد مالی و بدهیها و "ضررهای" سرمایه توسط مردم دسته جمعی پرداخت شود! اینجا دیگر حمله به انقلاب و سوسیالیسم و مارکس در دوره ای که بورژوازی بی اعتبارتر از هر زمانی است فایده ندارد. واقعیات اجتماعی خود را دیکته میکنند.

اولین بارقه های مقاومت در مقابل بورژوازی و سیاستهای ضد کارگری به موجی از اعتراض و قیام توده ای در چهار گوشه جهان منجر شد. اعتراض علیه سرمایه داری از کشورهای اروپا و امریکای شمالی تا خاورمیانه و شمال آفریقا را درنوردید. اوضاعی پیش آمد که باثبات ترین حوزه های دیروز سرمایه امروز فاقد ثبات بودند و آینده شان نیز نامعلوم. دیگر اوضاعی نبود که تبلیغات ضد کمونیستی و تبلیغ و فحاشی به انقلاب کارساز باشد. همین اوضاع به سقوط دیکتاتوریهایی سی و چهل ساله منجر شد و دورنمای تغییر نظم قدیم را مقابل میلیاردها انسان در کره خاکی گذاشت. بناچار "انقلاب" تیتر رسانه هائی شد که تا دیروز یک رسالت اساسی شان شانتاژ و سرهم کردن تاریخ جعلی علیه هر انقلاب و انقلابیون و عمل انقلابی بود. اپوزیسیون دست راستی ایران نیز خجلت زده و مثل همیشه عقب تر از هم سنخ هایشان در جهان، کمی ترمز فحاشی به انقلاب را کشیدند اما زهر و کینه طبقاتی شان را متوجه کمونیسم کردند. آخر دیگر همه فهمیدند که میشود دیکتاتورها را

**به حزب اتحاد کمونیسم
کارگری کمک مالی کنید!**

کردن توده طبقه کارگر و مردم گرسنه علیه فقر و فلاکت، ترسیم افق و سازمان و رهبری، بعنوان سه رکن مهم تضمین پیشروی و پیروزی است. تبدیل شورش کور به شورش آگاهانه و سازماندهی اعتراض علیه وضعیت موجود درگرو تامین این سه رکن اساسی است.

۶- کمونیسم و طبقه کارگر باید در راس مبارزه علیه فقر و گرسنگی و وضعیت فلاکت‌آلود اقتصادی قرار گیرند. در این مبارزه یک هدف استراتژیک ما خارج کردن کنترل پروسه تولید و توزیع کالاها و اقلام مورد نیاز پایه ای مردم از مکانیزم و تسلط بازار است. دسترسی و برخورداری از غذا و آموزش و بهداشت و سلامتی، نه یک امتیاز ویژه طبقات دارا، بلکه حق پایه ای همگان و هدف عمومی ما در این مبارزه است. هر انسانی به محض چشم گشودن به این جهان باید از تمامی نیازهای انسانی برخوردار شود. از اینرو مبارزه برای وادار کردن دولت سرمایه به دادن سوبسید به اقلام مورد نیاز زندگی مردم و تامین بیمه های اجتماعی رکن دیگر سیاست ماست. ایجاد سازمانهای توده ای علیه فقر، برگزاری مجامع عمومی کارگری در مراکز مهم تولید مواد غذایی و نیازهای مردم، برگزاری مجامع عمومی در محلات کارگری و فقر زده، سازمان دادن ایجاد شبکه های متنوع علیه گرسنگی و فقر، شرط اساسی پیشبرد چنین استراتژی و سیاستی است. باید در هر گوشه جامعه پرچمی علیه فقر و فلاکت اقتصادی برافراشت.

۷- حزب اتحاد کمونیسم کارگری توجه پیشروان طبقه کارگر، رهبران سوسیالیست و کمونیست طبقه، فعالین اردوی آزادی و برابری و رفاه را به این اوضاع خطرناک جلب میکند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری طبقه کارگر و مردم آزادیخواه را به متشکل شدن و مقابله با موج فقر و فلاکت و گرانی علیه نظام سرمایه داری و حکومت اسلامی فرامیخواند!

مصوب پلنوم سوم حزب

به اتفاق آراء، ژوئن ۲۰۰۸

علیه گرانی و فقر!

وظایف فوری کمونیسم و طبقه کارگر

گویا "مافیای اقتصادی" نمیگذارد دولت کارش را بکند و نتیجتاً این وضعیت پیش آمده است. این حکومت مافیایی سرمایه و اسلام در ایران است. سران رژیم اسلامی خود از بزرگترین سران مافیای اقتصادی در ایران هستند. کارگران و مردم گرسنه در این جدال نباید به دنبالچه کشمکش و رقابت بخشهای مختلف سرمایه تبدیل شوند. کمونیسم و طبقه کارگر بر استقلال طبقاتی اش از سرمایه و جناحهای دولتی و غیر دولتی بورژوازی، بر جنبش و راه حل مستقل اش، و بر مطالبات و نیازهای فوری خود و اکثریت عظیم مردم در مقابله با این اوضاع تاکید میکند. مبارزه علیه فقر، که مبارزه ای برای رفع نیازهای فوری کارگران و مردم است، درعین حال جبهه مهمی از مبارزه علیه حکومت و قدرت سیاسی و اقتصادی سرمایه در ایران است. این دوره ای است که بیش از هر زمان کارگر و اعتراض و مطالبات کارگری جایگاه مهمتری در سیاست و نگرش و سمتگیری سیاسی توده مردم مخالف رژیم اسلامی پیدا میکند.

۵- مبارزه و اعتراض علیه این شرایط دهشتناک یک واقعیت انکار ناپذیر است. اعتراض و شورش علیه وضعیت موجود یکی از اشکال محتمل اعتراض در چنین وضعیتی است. اما در این شرایط مخاطراتی مبارزات طبقه کارگر و جنبش آزادی و برابری و رفاه را تهدید میکند که کمونیسم و کارگران پیشرو و سوسیالیست باید آنها را بشناسند و راه حل واقعی و عملی در مقابل آن ارائه دهند.

واقعیت اینست که شورش علیه فقر و گرسنگی، بدون سازمان و بدون رهبری و بدون تشکل و آمادگی و افق روشن سیاسی در مقیاس سراسری، به تحریک و اعتراضی کور تبدیل میشود. نتیجه چنین وضعیتی، علیرغم حقیقتی که دارد، سرکوب و شکست است. ارکان سیاست و تاکتیک حزب در مواجهه با این اوضاع، متشکل

دیگر نیروهای بورژوازی اپوزیسیون نیز راه حلی ریشه ای برای نابودی فقر ندارند. اپوزیسیون پرو غرب نه تنها وعده بهبود این اوضاع را نمیدهد، بلکه چند نسل از کارگران را به جان کندن برای بازسازی سرمایه داری و "خرابیهای ناشی از عملکرد حکومت اسلامی" فرا میخواند. جریانات ملی- اسلامی اپوزیسیون مسئله فقر و گرانی را ابزاری در خدمت جنگ جناحی می بینند و عموماً سیاستهای ناسیونالیستی را مطرح میکنند. برخی از جریانات "چپ رایکال" یا گسترش فقر را ابزاری در خدمت شورش و عصیان مردم علیه رژیم تلقی میکنند یا با طرح سیاستهای آنارکوپاسیفیستی از سازماندهی توده ای و کارگری علیه فقر طفره میروند. حزب اتحاد کمونیسم کارگری مبارزه علیه فقر و فلاکت و گرانی را مبارزه ای حیاتی علیه نظام سرمایه داری و حکومت اسلامی و جزیی از مبارزه بیوقفه برای بهبود دانی معیشت طبقه کارگر و مردم میدانند. بدرجه ای که طبقه کارگر و جنبشهای اعتراضی بتوانند حاکمیت سرمایه و رژیمشان را در تحمیل فقر و فلاکت بیشتر عقب برانند، به همان درجه شرایط برای سرنگونی رژیم اسلامی و برپایی یک انقلاب عظیم کارگری علیه وضع موجود فراهم تر میشود.

۴- حزب اتحاد کمونیسم کارگری و جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر، نظام سرمایه داری را مسبب مستقیم فقر و فلاکت و بیکاری و گرانی و گرسنگی و مصائب اجتماعی ناشی از آن میدانند. رژیم اسلامی، حکومت مثنی کاتگستر سیاسی- نظامی و باندهای اقتصادی مافیایی است که بر تمام امکانات جامعه چنگ انداخته اند. مساله این نیست که

۱- گسترش فقر و فلاکت، گرسنگی و سوتغذیه، گرانی سرسام آور و ناتوانی اکثر مزدگیران جامعه از تامین نیازهای پایه ای خویش، گسترش بیکار سازیها و اخراج گسترده کارگران، افزایش کار قراردادی و سفید امضا، گسترش وسیع شرکتیهای پیمانی که کمترین دستمزدها را به کارگر میپردازند، فقدان سیستم رفاه اجتماعی و عدم دسترسی مکی به بهداشت و درمان و آموزش و مسکن، جامعه را در آستانه یک بحران عمیق سیاسی و اجتماعی قرار داده است. در شرایطی که فقر و گرانی کمر مردم را خرد کرده است، و مردمی ناراضی و منزجر هر روز بیشتر قربانی این اوضاع میشوند، شورش گرسنگان علیه وضع موجود یک چشم انداز واقعی است. وظیفه فوری جنبش کمونیستی کارگران، سازماندهی این پتانسیل اعتراضی طبقه کارگر و مردم زحمتکش و تبدیل آن به جنبشی خودآگاه و انقلابی علیه سرمایه داری و نظام اسلامی حاکم است.

۲- با تشدید گرانی و گسترش فقر و بروز پیامدها و مصائب اجتماعی ناشی از آن، جناح های مختلف بورژوازی تلاش میکنند یکدیگر را مسبب این اوضاع فاجعه بار قلمداد کنند. تز مقابله با "مافیای اقتصادی"، نقد به "واردات بی رویه"، سیاست "حمایت از تولیدات داخلی" و کلا دیدگاههای ناسیونالیستی و پروتکشنیستی، نه نسخه ای برای درمان این اوضاع بلکه تلاشی آگاهانه برای خارج کردن مسبب واقعی این وضعیت، یعنی نظام سرمایه داری و کل حکومت مرتجع اسلامی از تیررس تعرض و اعتراض کارگران و مردم گرسنه است. در عین حال طرح این سیاستها تلاشی برای پاسحگویی به فشار پانینی ها از جانب بالائی ها است که به سهم خود به جدال درون حکومتی برسر کنترل اوضاع و نفس بقای حکومت دامن میزند. جمهوری اسلامی نه میخواهد و نه میتواند این اوضاع را تخفیف دهد. تحمیل فقر و فلاکت یک سیاست رژیم اسلامی برای بزانو درآوردن کارگران و مردم زحمتکش است.

۳- نه فقط جمهوری اسلامی، بلکه

زنده باد شوراها

ارگانهای اعمال اراده توده ای را همه جا برپا کنید!

مصوب دفتر سیاسی حزب

۱- بار دیگر جامعه ایران در آستانه تحولات عظیم و تاریخساز قرار گرفته است. مردم آزادیخواه حکم به سرنگونی رژیم اسلامی داده اند و هم اکنون دست بکار بزیر کشیدن آن هستند. پیشروی مبارزات توده های بیپاخواسته مردم و تحقق سرنگونی رژیم اسلامی بشکلی سازمانیافته و در سریعترین و کم مشقت ترین شکل در گرو ساختن ارگانهای مبارزاتی و اعمال اراده توده ای مردم، شوراها، در سراسر جامعه است.

۲- یک هدف شوراها گرفتن بخش هر چه وسیعتری از قدرت توسط توده کارگران و مردم است. این ارگانها ابزار متحد شدن، سازماندهی مبارزه انقلابی و آزادیخواهانه، اعمال قدرت کارگران و مردم زحمتکش و نفی قدرت سرمایه و جمهوری اسلامی است. شوراها همچنین از ارگانهای قیام علیه جمهوری اسلامی اند. باید همه جا، در محیط زیست و کار در سطح محلی و سراسری شوراها را سازمان داد.

۳- شورا کاراترین، مناسبترین و ساده ترین ظرف اتحاد و اعمال اراده توده ای است. شورا ضامن اعمال اراده مستقیم و مستمر توده های مردم است و باید جایگزین قدرت ارتجاع اسلامی شود.

۴- طبقه کارگر باید بسرعت شوراهای خود را ایجاد کند. شوراها امر اتحاد صفوف کارگران، تامین استقلال طبقاتی و اتخاذ سیاست کنترل کارگری را تسهیل میکند. شوراها امکان حضور طبقه کارگر بعنوان رهبر شایسته جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم را فراهم میآورد. کارگران سوسیالیست باید پیشرو ایجاد شوراها در محیط زیست و کار باشند.

۵- شوراهای محلات در شرایط امروز از اهمیت ویژه ای برخوردار است. تجربه عملی همین دوره نشان میدهد که محلات و تجمعات مبارزاتی در آن، پایه سازماندهی حرکات اعتراضی وسیع و بویژه تظاهرات شبانه است. باید کنترل محلات را از دست جمهوری اسلامی و نیروی سرکوبگر آن خارج کرد.

۶- حزب اتحاد کمونیسم کارگری، کارگران و مردم زحمتکش را به برپائی شوراها فرامیخواند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۳ ژوئن ۲۰۰۹

اطلاعیه شماره ۱

کنگره دوم حزب اتحاد کمونیسم کارگری برگزار میشود

به اطلاع میرسانیم که کنگره دوم حزب اتحاد کمونیسم کارگری در ماههای آتی در یکی از کشورهای اروپا برگزار میشود.

نمایندگان کنگره طی دو مرحله انتخابات سراسری و محلی توسط تشکیلاتهای حزب انتخاب میشوند. ابتدا انتخابات سراسری و سپس انتخابات محلی (کشوری) برگزار میشود. در انتخابات سراسری ۲۰ نفر از نمایندگان کنگره انتخاب میشوند. همه رفقای عضو حزب حق دارند برای انتخابات سراسری کنگره کاندید شوند.

آخرین تاریخ برای اعلام کاندیداتوری انتخابات سراسری ۵ اوت ۲۰۱۲ برابر با ۱۵ مرداد ۱۳۹۱ است. لطفا کاندیداتوری خود را به آدرس ایمیل ویژه کنگره اعلام کنید.

Wupiran.congress2@gmail.com

کمیته برگزاری انتخابات کنگره دوم

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۲ ژوئیه ۲۰۱۲

کلیه سران و دست اندرکاران
جنایت علیه مردم ایران، نه
بخاطر عقاید ارتجاعی شان بلکه
بدلیل جنایت و قتل نفس، باید در
دادگاههای علنی و عادلانه و
منتخب مردم محاکمه شوند!

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!